

اهل بیت از هر بدی به دور بودند





بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء
محمد مصطفی و آل طاهرینش

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

احزاب ایه 33

یعنی: جز این نیست که همواره خدا می خواهد هر گونه پلیدی را
از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمد، علی، فاطمه،
حسن و حسین علیهم السلام اند] بر طرف نماید، و شما را چنان که
شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه گرداند.
از مهمترین هدایای خداوند به اهل بیت علیهم السلام این ایه شریفه
است که اعلام می کند اهل بیت از هر بدی به دور هستند
از حسادت به دورند. از کینه بدورند. از خیانت در امانت بدورند و...
اگر القاب اهل بیت را نگاه کنیم متوجه می شویم که همه سرآمد
تقوا و ورع و خوش اخلاقی و مکارم اخلاق هستند
نام مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله «محمد» و «احمد» است.

.کنیه: ابو القاسم

القاب: القاب آن حضرت زیاد است؛ ولی مشهورترین آن‌ها عبارتند از:
مصطفی، رسول، نبی، مزمل، مدثر، شاهد، میسر، نذیر، رَوْفٌ رَحِيم، امین،

امام صادق علیه السلام: فاطمه علیها السلام، در نزد خداوند عزّ و جلّ نه
اسم دارد: فاطمه، صدّیقه، مبارکه، طاهره، زکیّه، رضیه، مرضیه، محدّثه، و

زهراء

. [خصال صدوق، ج 2، ص 414].

عالمان شیعه و سنی در کتاب‌هایشان، لقب‌های بسیاری را برای امام

:علی(ع) ذکر کرده‌اند

لقب معنا

ابوالیتامی والمساکین پدر یتیمان و بینوایان

اسدالله شیر خدا

(اسدالله الغالب الکرار شیر خدا (نماد شجاعت و دلاوری

أخ الرسول برادر پیامبر

أذان اعلان کننده بیزاری خدا و پیامبر از مشرکان

أذن الله الواعیه گوش شنوای خدا

أَزْهَدْ الزَّاهِدِينَ بِرَغْبَتَتَيْنِ زَاهِدَانِ بِه دُنْيَا

اسْمُ اللَّهِ الرَّضَىٰ نَامِ پَسَنَدِيدِهِ خُدا

أَصْلُ الْقَدِيمِ گُوهر دیرینه

امیرالْبِرَّة امیر نیکان

امیر الْجَبُوش فرمانده لشگرها

امیرالمؤمنین فرمانده و رهبر مسلمانان

(.امیرالنَّحْلِ امیر مومنان و شیعیان (نحل به معنای زنبور غسل است و شیعیان به زنبور تشبیه شده اند

امام پیشوا و رهبر

امام الْأَپرار پیشوای نیکان

امام الاتقیاء پیشوای پارسایان

امام الاولیاء پیشوای دوستان خدا

امام الْأَمَّة پیشوای امت پیامبر

امام البریة پیشوای آفریدگان خدا

امام الحق پیشوای حق و راستی

امام خلق الله پیشوای آفریدگان خدا

امام الصَّالِحین پیشوای شایستگان

امام القوم پیشوای مردم

امام المتَّقین پیشوای پارسایان و تقوا پیشگان

امام المَخْلَصین پیشوای بی آایشان

امام المرحومین پیشوای مهربابان و مهرآوران

امام المسلمین پیشوای مسلمانان

امام المؤمنین پیشوای دین داران

امام ذوی الْأَباب پیشوای خردمندان

امام النَّاصِحُ پیشوای خیرخواه

(أَمِیْنُ الرَّسُولِ رازدار پیامبر(ص

أَنْزَعَ الْبَطِیْن کسی که از شرک و دو گانه پرستی جدا و از علم و دانش پُر گشته

أَنيسُ الْمُؤْمِنينَ دوست و همراه دین‌داران

أَوْرَعُ الْمُبِينِ زاهدترین و روشنگر فضائل و کمالات

أَوَّلُ الْعَابِدِينَ اولین عبادت‌کنندگان

أَوَّلُ الْقَوْمِ اسلاما نخستین کسی که اسلام را پذیرفت

أَوَّلُ مَظْلُومِ نخستین کسی که در راه خدا ستم دیده

أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ نخستین کسی که به خدا ایمان آورد

أَوَّلُ مَنْ غَضِبَ حَقُّهُ نخستین کسی که حقش غضب شد

أَعْلَمُ الرِّزِينَ کسی که در کمال علم و دانایی قرار دارد

أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ امر کننده به خوبی

أَبُو الْلَّوَاءِ صاحب پرچم

أَشْرَفُ الْمَكِينِ شریف‌ترین در نسب و حسب

أَشْجَعُ الْمَتِينِ شجاع‌ترین و صاحب متانت و قوت

أَصْلَحُ الْأَمِينِ به‌دور از شرک و مورد اعتماد امت

بَابُ اللَّهِ باب رحمت پروردگار

باب الحِطَّةِ باب عفو کننده خدا

بَابُ حِكْمَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ در علم و حکمت پروردگار

بَابُ الْمَقَامِ درگاه مقصود

باب مَدِينَةِ الْعِلْمِ در شهر علم

باب دار الحِکْمَةِ در شهر علم و حکمت

بَحْرُ الْعِلْمِ الْمَسْجُورِ دریای جوشان و لبریز دانش

بَحْرُ الْعُلُومِ دریای دانش‌ها

بَدْرُ الْمُضِيِّ ماه درخشان

بُرْهَانُ الْمُتَّيِّرِ برهان نوربخش

بَيْضَةُ الْبَلَدِ کسی که در شهر خود یگانه و بزرگ است و همتایی ندارد و دیگران حول او می‌گردند

تَالِي كِتَابِ اللَّهِ دنباله‌رو کتاب خدا

حَبْلُ اللَّهِ الْمُتَيْنِ ریسمان استوار خدا

حُجَّةُ اللَّهِ حَجَّتْ خُدا

حُجَّةُ الْأَبْرَارِ حَجَّتْ نِيكَان

حُجَّةُ الْخِصَامِ دَلِيلُ قَاطِعِ بَرِ خُصُومَتِ كُنَنْدِگَان

حَافِظُ لِحُدُودِ اللَّهِ نَگْهَبَانِ حُدُودِ الْهَى

حَیْدَرَةُ بِهْ مَعْنَاى شِیرِ وَ كُنَايَهْ اَز شَجَاعَتِ وَ دِلَاوَرِی

حَلِیْفُ الْمُحْرَابِ مِلَازِمِ مُحْرَابِ

خَاتَمُ الْوَصِیَّیْنِ آخِرِیْنِ وَصِی

خَاِزَنُ عِلْمِ اللَّهِ خَزَانَهْدَارِ دَانِشِ خُداوَنْد

خَاصَّةُ اللَّهِ بِرَگَزِیْدَهْ خُدا

خَالِصَةُ الرَّسُولِ چَکِیْدَهْ پِیَاْمِیْر

خَلِیْفَةُ اللَّهِ جَانِشِیْنِ خُدا بِرِ رُویْ زَمِیْنِ

خَلِیْفَةُ رَسُوْلِ اللَّهِ جَانِشِیْنِ رَسُوْلِ خُدا

خَیْرُ الْبَرِیَّةِ بِهْتَرِیْنِ مَخْلُوْقِ خُدا

خَیْرُ الْأَوْصِیَاءِ بِهْتَرِیْنِ سِرْپَرِستِ هَا

(خَاصِصَةُ النَّعْلِ وَصَلَهْ زَنْنَدَهْ كَفَشِ) كُنَايَهْ اَز تَوَاضَعِ

خَلِیْلِ اللَّهِ دُوسْتِ خُداوَنْد

دَابَّةُ الْأَرْضِ جِدا كُنَنْدَهْ كَافِرِ اَز مُؤْمِنِ

دَوْحَةُ الْهَاشِمِیَّةِ دَرِخْتِ شِکُوفَانِ وَ تَنُومَنْدِ خَانْدَانِ هَاشِمِی

دَبَّانُ الدِّیْنِ حَاكِمِ قِیَاْمَتِ

ذُو الْقَرْنَیْنِ هَذِهِ الْأَمَّةِ ذُو الْقَرْنَیْنِ اِمْتِ پِیَاْمِیْر

(ذُو النُّوْرِیْنِ دَارَاى دُو نُوْرِ) (زَیْنَبِ وَ اِمْ كَلْثُومِ)

ذِکْرِ یَاْد؛ كَسِیْ كِه یَاْدِ كَرْدَنْشِ عِبَادَتِ اسْتِ

رَايَةُ الْهُدَى پَرچَمِ هِدَايَتِ

رُكْنُ الْأَوَّلِیَاءِ اَسَاسِ دُوسْتَانِ خُدا

رَفِیقِ دُوسْتِ وَ هَمْرَاهِ

(زُوجِ الْبَتُولِ هَمْسَرِ فَاطْمَهْ زَهْرَا) (س)

زَيْنُ الصَّدِيقَيْنِ زینت راستی‌پیشگان

زَيْنُ الْمُوَحِّدِينَ النُّجَبَاءِ زینت یکتاپرستان نجیب

ساقی کوثر کسی که از حوض کوثر دیگران را سیراب می‌کند

سَامِعُ السِّرِّ وَ النُّجْوَى شنونده راز و نیاز

سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى جایگاه یا درختی در آسمان که در قرآن و حدیث معراج به آن اشاره شده است

(سراجُ المنیر چراغ فروزان) نماد روشنگری و هدایت

سِرُّ اللَّهِ راز پروردگار

سَيْفُ اللَّهِ شمشیر خدا

سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ شمشیر رسول خدا

سَفِينَةُ النِّجَاةِ کشتی نجات

سید العرب بزرگ قوم عرب

سید البرّة بزرگ نیکوکاران

سید المسلمین بزرگ مسلمانان

سید الأوصیاء بزرگ پیامبران

سید الوصیین آقا و بزرگ اوصیاء

سید النجباء آقای بزرگ‌زادگان

سعید سعادت‌مند، مبارک

شاه مردان الگوی کامل مردانگی

امام حسن مجتبی (ع) را لقب های زیر می شناختند:

امام دوم، ریحانه رسول خدا (ص)، زکی، سبط اول، سید، طیب، مصلح، تقی، کریم اهل
بیت و ولی

کنیه امام حسین علیه السلام ، ابو عبد الله و کنیه خاصّ او ابو علی است.

القاب ایشان ، بسیار است ، از قبیل: رشید ، طیب ، وفی ، سید ، زکی ،
مبارک ، مطهر ، الشاری نَفْسَه لله ، نافع ، ولی ، ابو الأئمّه ، ثار الله ، سبط ،
سبط ثانی ، سبط الأسباب ، سبط رسول الله ، سید الشهدا ، سید شباب أهل
الجنّه ، شهید سعید ، شهید کربلا ، امام شهید ، التابع لِمَرْضاهُ الله ، الدلیل
. علی ذات الله ، و امام مظلوم

اکثر این القاب اهل بیت نشان از فضائل بالای اخلاقی ایشان دارد.

ما در این کتاب تنها به بعضی از مواردی که اهل بیت از انها پاک و
منزه هستند اشاره نموده ایم.والا اهل بیت دریای پاکی و طهارت
جسمی و معنوی هستند. انها مظهر اسماء الهی هستند.

پاییز 1404.کرمانشاه

اهل بیت از بخیل بودن بدورند...

اهل بیت مظهر کرامت و سخاوت بودند. تمام عمر به بخشیدن اموال به مردم مشغول بودند و نیازمندی در خانه آنها می رفت دست خالی بر نمی گشت.

انقدر اهل بیت بخشنده بودند که خداوند **ایه ولایت** را برای امیرالمومنین که در حال رکوع انگشتر خویش به فقیر داد و **سوره هل اتی** بخاطر فاطمه و شوهرش و فرزندان که افطاری خود را بمدت سه روز به نیازمندان دادند و خود با اب افطار کردند نازل فرمود و از آنها با این عبارت:

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا

هل اتی ایه 22

به آنان گوید: [یقیناً این [نعمت ها] پاداش شماست و تلاشتان مقبول [افتاده است؛

تقدیر و تشکر نمود

سخاوت شامل دادن خمس و زکات. کمک به فقرا و نیازمندان. مهمانی دادن به مومنان. کمک به موسسات خیریه. تامین هزینه سفر زیارتی افراد بی پول. تهیه جهیزیه برا دخترهای نیازمند. کمک به جبهه و دهها مورد دیگر جزو سخاوتمندی حساب میشود.

سخاوت از مصادیق جهاد با مال است.

رسول خدا (ص) با خود کوزه حلوا مسجد می آورد و با دست مبارک در دهان نمازگزارها می گذاشت.

در قرآن مجید در مورد سخاوت و بخشش بسیار تأکید شده است.

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ { :خداوند می فرماید

أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ

«¹. { وَاسِعٌ عَلِيمٌ

مَثَل کسانی که دارائی خود را در راه خدا صرف می کنند، همانند دانه‌ای

است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه صد دانه باشد و خداوند

برای هر که بخواهد آن را چندین برابر می گرداند و خدا (قدرت و

نعمتش) فراخ (و از همه چیز) آگاه است».

خداوند یکی از نشانه های مهم ایمان را انفاق در راه خداوند معرفی می

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا﴾²

رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾

«آن کسانی که به دنیای نادیده باور می دارند و نماز را به گونه شایسته

می خوانند و از آنچه بهره آنان ساخته ایم می بخشند».

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ﴾³ و نیز می فرماید

وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾³ «آن کسانی که در حال

خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و تنگدستی، به احسان و بذل و بخشش

دست می یازند و خشم خود را فرو می خورند و از مردم گذشت می کنند

و (بدین وسیله در صف نیکوکاران جایگزین می شوند و) خداوند (هم)

نیکوکاران را دوست می دارد».

از آثار بسیار مهم سخاوت آمرزش گناهان و جلب رضای خدا و رسول

﴿الَّذِينَ﴾³ الله *ص* و نجات از عذاب الهی است خداوند می فرماید

² بقره: 3

³ (آل عمران: 134)

يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبَعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنَّا وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ

⁴«. أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤﴾»

کسانی که دارائی خود را در راه خدا صرف می کنند و به دنبال آن منتی

نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداششان نزد پروردگارشان است (و

اندازه اجرشان را کسی جز خدا نمی داند) و نه ترسی بر آنان خواهد بود

و نه اندوهگین خواهند شد»

پیامبر خدا فرمود که مردم چهار دسته اند ببینید شما جز کدام یک
از این چهار دسته هستید فرمود مردم چهار دسته اند. یا **کریم** هستید

یا **سخی** هستید یا **بخیل** هستید یا **لئیم** هستید اما کریم چیه فرمود
کریم کسی است که خودش نمی خوره به دیگران میده به دیگران
می بخشه مثل اهل بیت .

کریم تو جامعه کم داریم آدم کریم باشه این مختص اهل بیه و
اولیای خدا

دومین دسته که احتمالاً بعضی از شما جزوش باشید سخیه

سقاوتمند. کسی که هم خودش می خوره هم به دیگران میده از

پول خودش به نیازمندان به فامیل‌هایی که نیاز دارند مهمانی میده
تو مسجد تو خانه‌اش جاهای دیگه خرج می‌کنه برای دیگران به
فقرا کمک می‌کنه در زمان ما مثلاً شماره کارت چند تا از فامیلا از
غیر فامیلایی که فقیرن داره مرتب بهشون پول میده به این می‌گن
سخی. سخاوتمند

دسته سوم بخيله. احتمال داره بعضی از شمام اینجور باشید! بخیل
آدمیست که خودش می‌خوره ولی به دیگران نمیده فقط می‌گه
خودم و خانوادهام! هرچی پول ثروت گیرش میاد خودش و
خانواده‌اش. یعنی ما یه آدمی داشتیم می‌رفتیم مغازش شاید تهش
معلوم نبود پر از کیسه‌های برنج و روغن و فلان بهمان ولی این
می‌گن وقتی از دنیا رفت می‌گفتن می‌گفتن این تو عمرش ما ندیدیم
به کسی کمک کرده باشه ظاهراً خسیس بود

دسته چهارم دیگه خیلی بده نه خودش می‌خوره نه به دیگران
میده! بهش می‌گن

ما که شیعیان اهل بیت هستیم یا باید سخی باشیم نباید بخیل باشیم
پیامبر خدا فرمود من پناه می‌برم به خدا از بخل از بخیل بودن ...

حالا من مثال عرض می کنم میگویند یه نفر بود خیلی خسیس بود تمام
عمرش ثروت ها رو جمع می کرد ولی خسیس بود به کسی نمی داد
موقع مردنش که فرا رسید سه تا پسر داشت. گفت بیاید من
می خوام از شما یه امتحانی به عمل بیارم هر کدوم در امتحان قبول
شدید ثروتمو به اون میدم ثروتی که یک عمر خساست و بخل به
کار بردم زحمت کشیدم میدم به اون

اونم امتحانش این بود یه سوال مطرح کرد پرسید بعد از اینکه من
مردم اگر این ثروت به دست شما آمد شما باهاش چیکار می کنید
پسر بزرگ گفت که من اگه این ثروت شما دستم برسه بعد از شما.
فقط سعی می کنم صبحانه و ناهار و شام نان و پنیر بخورم هیچ
غذای دیگه نه گوشتی می خرم نه برنج می خرم نه روغنی فقط نون
و پنیر!

بابای بخیل گفت نه تو به درد نمی خوری!

پسر دوم گفتش که خب آقا اگه این ثروت شما به دست من برسه
من پنیر و می دارم تو شیشه هر روز نانو می کشم به شیشه می خورم
گفت نه تو هم مردودی!

پسر کوچیک زرنک بود گفت من سفره رو میارم نان و لقمه می کنم
خیال می کنم تو خیال پنیر توی لقمه است. نانو با پنیر خیالی
می خورم گفت احسن تو جانشین برحق من هستی ثروتمو میدم به
تو! تو جانشین برحق منی!

ولی اسلام با بخل مخالفه میگه آدم بخילו بهشت راه نمیدند
اهل بیت کریم و سخی بودند.

حضرت زهرا ۹ سالشه شب عروسیشه لباس عروسیشو بخشید ۹ سالش
بود. تمام ثروت فدک رو که میگن سال ۸۰ هزار سکه بود به فقرا
داد خودش استفاده نکرد

امیرالمومنین که دیگه شبها کیسه‌هایی که رو دوشش می‌گیره
می‌برد در خانه فقرا دیگه معروفه

لذا خداوند چون خودش کریم هست دوست داره ما هم کریم
باشیم

أَصُولَ الْكَرَمِ

«وَأَصُولَ الْكَرَمِ» خوانیم در زیارت جامعه درباره اهل بیت (ع) می
یعنی شما منبع کرامت هستید. یعنی هر کریمی در هر زمان و مکانی از

چشمه وجود اهل بیت(ع) صاحب صفت کرامت و دیگر صفات الهی
می شود

در میان اهل بیت علیهم السلام که همه کریم بودند، امام حسن مجتبی
علیه السلام به عنوان کریم اهل بیت و فاطمه معصومه سلام الله علیها به
عنوان کریمه اهل بیت معروف شده اند.

یکی از مصادیق سخاوت مهمانی دادن است.

درباره رسول خدا(ص) آمده که رسول خدا(ص) اکثرا موقع خوردن
غذا، در منزل خود را باز می گذاشتند تا اگر گرسنه ای آمد با او هم غذا
شوند. .. همچنین امامان معصوم(ع) خیلی مهمان نواز بودند.

یکی از نمونه های مهمان نوازی امیرالمومنین(ع) این است که :

آمده است که :مهمانی به خانه علی(ع) آمد و چون فقط باندازه یک نفر

غذا داشتند ،امام سفره انداختند و به بهانه ای چراغ را خاموش کردند

و لب و دهان خود را تکان می دادند تا مهمان خیال کند که امام هم مشغول

خوردن است!»

سخاوت رسول خدا(ص)

نقل شده زنی بدست خود لباس یا عبایی دوخته بود و بر آن حاشیه زده
تزیین کرده بود و آن را تقدیم حضرت رسول اکرم (ص) کرده بود،
حضرت عبا را گرفت در حالی که برای پوشش خود به شدت بدان نیاز
داشت، در این هنگام مردی از اصحاب جلو آمد و گفت: «چه لباس
زیبایی؛ آن را به من می دهید تا بپوشم؟ رسول خدا
(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: بله؛ حضرت لباس را تا کرده، مرتب
کردند و آن را به آن مرد بخشیدند

در باب پیامبر گرامی اسلام (ص) آمده است که: شخص عربی پیش
پیامبر آمده و ردای حضرت را گرفته و کشید بطوریکه اثر کشیدن ردا
بر گردن حضرت نمودار شود. سپس به حضرت گفت: یا محمد به من از
اموال خدا که در نزد توست بده پس حضرت به او نگاه کرده و تبسم

نموده و دستور دادند که به او مالی بدهند. علی (ع) درباره سخاوت پیامبر اسلام (ص) فرمود: رسول خدا کریمترین مردم در دادن مال بود.

سخاوت سبط نبی امام مجتبی (ع)

عربی نزد امام حسن علیه السلام رفت ولی قبل از اینکه درخواست خود را بگوید، امام دستور داد هرچه پول در خانه بود، آورند. مبلغ بیست هزار درهم پول بود که همه را به آن شخص بخشیدند! او گفت: مولایم! چرا نگذاشتید که ابتدا مدح و ثنای شما را بگویم و تقاضای خود را مطرح کنم؟ فرمود: ما خاندانی هستیم که قبل از اینکه فقیر آبرویش ریخته شود، به او کمک می کنیم.

امام حسن مجتبی (ع) و غلامی که به سگش غذا میداد

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در یکی از باغستان های شهر مدینه قدم می زد، که ناگاه چشمش به یک غلام سیاه چهره افتاد که نانی در

دست دارد و یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه هم به سگی که
کنارش بود می داد تا آن که نان تمام شد.

حضرت با دیدن چنین صحنه ای ، به غلام خطاب کرد و فرمود: چرا نان
را به سگ دادی و مقداری از آن را برای خود ذخیره نکردی ؟

غلام به حضرت پاسخ داد: زیرا چشم های من از چشم های ملتمسانه
سگ خجالت کشید و من حیا کردم او این که من نان بخورم و آن سگ
گرسنه بماند.

امام حسن علیه السلام فرمود: ارباب تو کیست ؟

پاسخ گفت : مولای من ابان بن عثمان است .

حضرت فرمود: این باغ مال چه کسی است ؟

غلام جواب داد: این باغ مال ارباب و مولایم می باشد.

پس از آن حضرت اظهار داشت : تو را به خدا سوگند می دهم که از جای برنخیزی تا من باز گردم .

سپس حضرت حرکت نمود و به سمت ارباب غلام رفت ؛ و ضمن گفتگوهایی با ابان بن عثمان، غلام و همچنین باغ را از او خریداری نمود؛ و سپس به جانب غلام بازگشت و به او فرمود: ای غلام ! من تو را از مولایت خریدم .

پس ناگاه غلام از جای خود برخاست و محترمانه ایستاد.

سپس حضرت در ادامه سخنان خود اظهار نمود: این باغ را هم خریداری کردم ؛ و هم اکنون تو را در راه خداوند متعال آزاد نموده ؛ و این باغ را نیز به تو بخشیدم.^۵

بخشش امام حسین علیه السلام

روزی کنیز امام حسین علیه السلام یک شاخه ریحان به امام هدیه کرد . امام در مقابل او را آزاد فرمود .

همچنین امام در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند . امام نماز را تمام کردند و به قنبر فرمودند: از مال حجاز چقدر مانده است؟ گفت: پنج هزار درهم . امام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند .

تاریخ ابن عساکر ترجمه الامام الحسن علیه السلام : ص ۱۴۸، ح ۲۴۹،^۵

احقاق الحق: ج ۱۱، ص ۱۴۶

بخشش امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در مدت عمرشان هزار برده آزاد کردند .
وقتی امام روزه می گرفتند، دستور می دادند که گوسفندی را پخته و گوشت آنرا بین فقرا تقسیم کنند و خود با نان و خرما افطار می نمودند .
امام، هزینه بیش از صد خانواده را در مدینه به عهده داشتند و ...
بخشش ها و هدایای امام باقر علیه السلام بین پانصد درهم تا ششصد هزار درهم بود . و امام از بخشیدن زیاد ملول نمی شد . و هرگز شنیده نشد که فقری در خانه امام بیاید و جواب تحقیرآمیز بشنود بلکه بدستور حضرت، فقیر را با بهترین نام جواب می دادند .

سخاوت امام جعفر صادق (ع)

معلی بن خنیس می گوید:

دیدم که امام صادق علیه السلام با کیسه ای بردوش به جائی می رود . اجازه گرفتم که ایشان را همراهی کنم . با حضرت به محله فقراء رفتیم و امام بر بالای سر آنان که همگی در خواب بودند، مقداری غذا

می گذاشت . من پرسیدم که اینها شیعه هستند؟ امام فرمود: اگر شیعه بودند که ما هرچه داشتیم حتی نمکمان را با آنها نصف می نمودیم .

ابوجعفر خثعمی گوید:

امام صادق علیه السلام کیسه ای پول بمن داد و فرمود:

این را به فلان سید بده ولی نگو چه کسی آن را داده است .

منهم آن را به شخصی که امام معرفی کرده بود دادم . او گفت: خداوند سبحان جزای خیر به این کسی که همیشه بمن کمک کند، بدهد ولی جعفر بن محمد حتی یک درهم هم بمن کمک نمی کند !

بخشش امام کاظم علیه السلام

کیسه های هدیه امام کاظم علیه السلام از بس زیاد بود، مثل زدنی بود . امام شبها زنبیل را از غذا و پول پر می کردند و بطور ناشناس برای فقیران می بردند .

آن امام در مدت عمرشان هزار برده آزاد نمودند .

در روز عید نوروزی بود که منصور دستور داد امام کاظم علیه السلام در کاخ او بنشیند و مردم و مسئولین برای تبریک نزد امام بروند .

هر که می آمد هدیه ای هم می آورد . پیرمردی آمد و گفت: من چیزی ندارم که هدیه بدهم . ولی جدم در مصیبت جد شما چند بیت سروده است که آن ها را تقدیم می کنم . سپس ایاتی را خواند . امام فرمود: هدیه تو را قبول کردم . بنشین ! خداوند سبحان بتو برکت بدهد . سپس امام درباره هدایایی که آورده بودند از خلیفه کسب تکلیف کردند و منصور هم آن ها را به امام واگذار کرد .

امام همه آن هدایا را به پیرمرد بخشیدند .

بخشش امام رضا علیه السلام

هر گاه برای امام رضا علیه السلام سفره می انداختند، امام ابتدا ظرف غذایی برای فقرا می فرستادند و می فرمودند: «فلاقتحم العقبه» یعنی کسانی از قیامت نجات می یابند که برده آزاد کنند یا به یتیم اکرام نمایند .

شخصی از خراسان، خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد که من در شهرم وضع مالی خوبی دارم ولی در اینجا پولم را گم کرده ام . شما بمن قرض بدهید تا من وقتی به شهرم رسیدم، از طرف شما آنرا صدقه بدهم؟

امام داخل اطاق خصوصی‌شان رفتند و سپس در حالی که در دستشان کیسه بود و آنرا از لای در اطاق بیرون آورده بودند، فرمودند: آن مرد خراسانی کجاست؟ او گفت: اینجا هستم . امام آن مبلغ را به او دادند و فرمودند لازم نیست از طرف ما صدقه بدهی .

وقتی خراسانی رفت، امام آمدند و نشستند . یک نفر سؤال کرد که چرا پول را از لای در به او دادی دو صورت خود را از او پوشانید؟ فرمود: بخاطر اینکه مبدا حالت خواری و کوچکی را در او بینم .

امام رضا علیه‌السلام در روز عرفه، تمام دارائی خود را بخشیدند . وزیر مأمون گفت: این گونه بخشش غرامت است ! امام فرمود: خیر بلکه غنیمت است . و هرگز چیزی را که بوسیله آن بدنبال پاداش و ثواب و کرامت هستی، ضرر نشمار !

از جمله ویژگیهای بارز امام جواد علیه‌السلام ،بخشندگی ان حضرت است.

وقتی امام می خواستند از منزل خارج شوند دهها فقیر و نیازمند در خانه منتظر امام بودند تا حضرت به آنها کمک کند.

معروف است که به سید فقیری باغ و خانه باغ خود را بخشیدند.
بخشش های حضرت منحصر در عمر کوتاه ان حضرت نمی شود و از
بعد از شهادت امام تاکنون هزاران نفر با توسل به امام نهم، حاجت
گرفته اند و معروف است کسانی که صاحب اولاد نمی شوند اگر نماز امام
جواد علیه السلام را که در مفاتیح آمده بخوانند خدا به انها اولاد عنایت
می کند.

سخاوت امام هادی علیه السلام

روزی شخصی نزد امام هادی علیه السلام رفت و اظهار نمود که بدهی
زیادی دارم و درخواست کمک کرد .

امام به او فرمود: من کاری را می خواهم که تو انجام دهی و تو را قسم
می دهم که امتناع نکنی !

گفت: امتناع نخواهم کرد .

امام کاغذی نوشتند مبنی بر اینکه این شخص مبلغی از امام طلبکار است
. سپس به او گفتند وقتی عده ای از مردم نزد من هستند، این کاغذ را
بیاور و طلب خودت را از من بخواه !

او این کار را کرد و خلیفه هم بوسیله جاسوسانش خبردار شد و کیسه‌ای پول برای امام فرستاد و امام هم آن را به او داد .

محمد بن علی بن ابراهیم گوید: من و پدرم برای گرفتن کمک مالی نزد امام هادی (ع) رفتیم . پدرم می‌گفت: ای کاش امام پانصد درهم بمن بدهد تا با دویست درهم لباس بخرم و دویست درهم به طلبکارها بدهم و صد درهم برای سایر مخارج داشته باشم . منم در دل خود گفتم ای کاش امام بمن سیصد درهم بدهد تا با صد درهم الاغی بخرم و با صد درهم لباس تهیه کنم و بقیه را برای سایر مخارج بگذارم .

ما خدمت امام علیه‌السلام مشرف شدیم و سپس با امام علیه‌السلام خداحافظی کردیم و موقع خارج شدن از خانه امام، خدمتکار حضرت دو کیسه پول آورد و یکی را به پدرم داد و گفت: پانصد درهم در آنست که دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای طلبکارها و صد درهم برای خودت ! و کیسه‌ای هم بمن داد و گفت: صد درهم برای خرید الاغ و صد درهم برای لباس و صد درهم برای سایر مخارج !

کرامت امام عسکری علیه‌السلام

ابوهاشم جعفری گوید:

با امام حسن عسکری علیه السلام بصورت سواره جائی می رفتیم . من در
دل با خود می گفتم: موقع پرداخت قرضه‌هایم رسیده و من پولی برای
پرداخت ندارم و نمی‌دانم چکنم؟

ناگاه امام برگشت و فرمود: خدا اداء می‌کند . سپس همانطور که سواره
بود خم شد و با

تازیانه خطی روی زمین کشید و فرمود: پیاده شو و بردار ! من پیاده شدم
و دیدم تکه‌ای طلا است . آنرا برداشتم و سوار شدم . و با خود گفتم:
قرضم جور شد ولی ای کاش برای خرج زمستانم هم پولی داشتم !

ناگاه دوباره امام برگشت و فرمود: خدا ادا می‌کند و مانند گذشته دوباره
خم شد و خطی کشید و فرمود: پیاده شو و بردار ! من پیاده شدم و قطعه
طلا را برداشتم .^۶

امام زمان «عج»

درباره بخشش‌های امام عصر «عج» داستانهای عجیبی در تاریخ ذکر شده
که چگونه امام به مقروضین و نیازمندان کمک می‌کنند که در کتب تاریخ
و معجزات و کرامات امام عصر «عج» از آنها یاد شده است .

مطالب مربوط به سخاوت امامان (ع) از منتهی الامال جلد دوم نقل شده است^۶

یکی از بخشش های عظیم امام زمان علیه السلام سهم مبارک امام هست که قسمتی از ان صرف تربیت طلبه ها و قسمتی صرف ساخت حوزه های علمیه و قسمتی صرف چاپ کتب دینی و قسمتی از ان صرف نهضت های اسلامی در دنیا میشود.

آخوند ملا زین العابدین سلماسی - از شاگردان و یاران نزدیک سید مهدی طباطبائی بروجردی معروف به بحر العلوم - می گوید: ایامی که در جوار خانه خدا نزد سید به خدمت مشغول بودم، روزی اتفاق افتاد که در خانه چیزی نداشتیم. مطلب را به سید عرض کردم، چیزی نفرمود. از عادات جناب بحر العلوم این بود که صبح اول وقت طوافی دور کعبه می کرد و به خانه می آمد و اتاقی که مخصوص خودش بود، می رفت و برای هر صنفی بر طریق مذهبش درس می گفت. در آن روزی که از تنگدستی شکایت کردم، چون از طواف برگشت ناگهان کسی در را کوبید.

سید بحرالعلوم به شدت مضطرب شد و با شتاب به طرف در رفت و آن را باز کرد. شخص بزرگواری در لباس عربی داخل شد و در اتاق سید نشست و سید در نهایت فروتنی و ادب دم در نشست. ساعتی نشستند و با یکدیگر سخن گفتند. آن گاه برخاست و در خانه را باز کرد و دست مهمان را بوسید. او را بر شتری که دم در خانه خوابانده بود سوار کرد.

مهمان رفت و بحرالعلوم با رنگ دگرگون بازگشت و حواله ای به دست من داد و گفت: این حواله ایست برای مرد صرافی که در بازار صفاست.

نزد او برو و هرچه بر او حواله شده بگیر. آن حواله را گرفتم و آن را نزد همان مرد که سید سفارش کرده بود، بردم مرد چون حواله را گرفت به آن نظر نمود و آن را بوسید و گفت: برو چند باربر و کارگر بیاور. پس رفتم و چهار باربر آوردم. به قدری که آن چهار نفر قدرت حمل داشتند، پول رایج زمان را برداشتند و به منزل آوردند. من فوری برگشتم نزد آن صراف که از حال او و نویسنده حواله جویا شوم که او

چه کسی بود. وقتی رفتم نه صرافی را دیدم و نه مغازه ای را که دیده
بودم. از مغازه صراف پرس و جو کردم گفتند: ما اصلاً در اینجا دکان
صرافی ندیده ایم.^۷

فوائد الرضویه، ص 680.^۷

اهل بیت از حُقد و کینه بدور بودند...

کینه ای بودن از عیبهای مهم بعضی افراد است

یکی از ویژگی های اهل بیت (ع)، پرهیز از کینه توزی است. آنان

آرزومندند که دل های شان همچون دل های بهشتیان، تهی از

کینه و دشمنی مؤمنان شود. در کریمه قرآنی آمده: **«وَلَا تَجْعَلْ فِي**

قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا»؛ در دل هایمان از آنان که ایمان آورده اند،

«کینه ای قرار مده

حضرت علی علیه السلام در سفارش، برای کینه زدایی از دل ها می

فرماید: **«طَهِّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنَ الْحِقْدِ فَإِنَّهُ دَاءٌ مَرْمِي»**؛ دل ها را از کینه

«پاک سازید، زیرا کینه توزی دردی مهلک است

:امام صادق علیه السلام فرمود:

الْمُؤْمِنُ يُحَقِّدُ مَا دَامَ فِي مَجْلِسِهِ فَإِذَا قَامَ ذَهَبَ عَنْهُ الْحَقْدُ

مؤمن وقتی در مجلس است [ممکن است] دچار کینه شود، ولی آن گاه که از مجلس خارج شد، کینه هم از دل او می رود
متأسفانه برخی از انسانها کینه ای هستند و اگر سر موضوعی کینه آدم رو در دل بگیرند دیگه به این زودیها دست از دشمنی بر نمی دارند و رفیق نمی شوند. مخصوصاً اگر همسر انسان یا فامیل باشه یا همسایه آدم باشه

چندی پیش زن جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده درخواست طلاق داد و در خصوص علت آن به قاضی گفت: آقای قاضی شوهرم خیلی آدم کینه‌ای است و هنوز هم بعد از گذشت دو سال نتوانسته دعوایی که روز عروسی با هم داشتیم را فراموش کند...

عفو و بخشش کسی که بتو ظلم نموده است...

یکی از مهم ترین پایه های اخلاق کریمانه داشتن روحیه عفو گذشت است که بالاترین درجه ان در اهل بیت وجود داشته است.

گاهی انسان بوسیله فامیلی مورد اذیت و ظلم قرار می گیرد

گاهی بوسیله همسایه به انسان خسارت وارد میشود

گاهی همکار یا ریس اداره به انسان ظلم می کند

گاهی فردی پول ادم را پس نمی دهد یا دزد اموال ادم را میبرد

گاهی در تصادفی طرف انسان با اینکه مقصر است ولی حق انسان را نمی دهد و...

در همه این موارد اسلام توصیه به عفو و بخشش کرده است

قرآن مجید می فرماید:

«وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ

باید عفو کنند و چشم ببوشند، آیا دوست نمی دارید خداوند شما «
را ببخشد؟»

در روایت آمده که ناگهان اهنی که دست خدمتکار امام سجاد (ع) بود سهوا روی طفل امام سجاد (ع) افتاد و بچه از دنیا رفت. امام دیدند کنیز دچار اضطراب شده. امام فرمود برو که ازاد هستی

یعنی به همین راحتی قاتل فرزندشان را بخشیدند و او را در راه
خدا آزاد کردند...

ما که شیعه ان حضرت هستیم باید اینچنین باشیم

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: هنگام برپا شدن قیامت، ندا دهنده‌ای
فریاد می زند: هر کس اجر او بر خداست، وارد بهشت شود. گفته
می شود: چه کسی اجرش بر خداست؟ در پاسخ می گویند: کسانی
که مردم را عفو کردند، آنان بدون حساب داخل بهشت می شوند.

مقام بخشش پیامبر خدا و اهل بیتش

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در
خواب حضرت امیرالمؤمنین (ع) را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش
و بنی امیه در مکه با شما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند. از
شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر
کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت
بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه

گفتید هر کس بهانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین(ع) پیدا شد

امیر المؤمنین(ع) فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده ای گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که : توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد. شما کشتن اسیرانرا روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان برآود که در او است

عفو در مقابل دشنام

یکی از بستگان امام سجاد علیه السلام در حضور اصحاب به حضرت اهانت هائی نمود . ولی امام علیه السلام به او جوابی نداد . وقتی او رفت ، امام علیه السلام به اصحاب فرمود : شنیدید که این شخص چه حرفهائی زد . حال برویم تا جواب او را بدهم . در این حال امام علیه السلام آیات « **وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ** »

المُحْسِنِينَ را تلاوت می نمود . اصحاب فهمیدند امام علیه السلام
انتقام نمی گیرد. بعد که دنبال امام(ع) در خانه آن شخص اهانت
کننده رفتند ، برخورد همراه با عفو امام را دیدند بطوری که آن
فرد از امام (ع) عذرخواهی کرد

اهل بیت(ع) از خیانت در امانت بدورند ...

اهل بیت در امانتداری سرآمد همه خلائق بودند. رسول خدا از همان نوجوانی به امین بودند معروف بودند و بعد امیرالمومنین که در امانتداری سرآمد بودند

امام صادق(ع) به یکی از اصحابشان درباره امیرالمومنین (ع) فرمودند شما نگاه بکن بین حضرت علی(ع) در سایه چه چیزی به این همه مقامات رسید فرمودند بخاطر این بود که ایشان راستگو و **امانت دار** بودند

امام صادق(ع) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ؛ خداوند هیچ پیامبری را جز به راستگویی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار مبعوث نکرد.» (بحارالانوار، ج 11، ص 67)

وقتی علی به دنیا آمد پیامبر خدا او را در اغوش گرفت و فرمود
بخوان

ناگاه کودک تازه متولد شده شروع کرد به خواندن و سوره
مومنون را تلاوت کرد. پیامبر فرمود اری تو امیر و پیشوای مومنان
هستی

در آیات اولیه سوره مومنون یکی از اوصاف مومنین را امانتداری
فرموده است:

خداوند در آیات اولیه سوره مؤمنون چند خصلت و عمل را عامل
داند که یکی از آنها امانتداری است: «بِسْمِ اللَّهِ رِستگاری می
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ
خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ
فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا
مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ
صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ...؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، به راستی که
مؤمنان رستگار شدند. همانان که در نمازشان فروتنند و آنان که از
بیهوده روی گردان هستند و آنان که زکات می پردازند و کسانی که

پاکدامن هستند مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست. پس هر که باشند و آنان که فراتر از این جوید آنان از حد در گذرندگان می امانت ها و پیمان خود را رعایت می کنند و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند.» (مؤمنون، آیات 9-1)

در مورد امانتداری رسول خدا(ص) گزارش های متعددی در منابع

تاریخی گزارش شده است. از جمله این که وقتی پیامبر(ص) با سرمایه حضرت خدیجه(س) به تجارت پرداخت و با موفقیت از سفر تجاری برگشت، خدیجه(س) به او گفت: «يَا ابْنَ عَمِّ! إِنِّي قَدْ رَغَبْتُ فِيكَ لِقَرَابَتِكَ وَ سِطَتِكَ فِي قَوْمِكَ وَ أَمَانَتِكَ وَ حُسْنِ خُلُقِكَ وَ صِدْقِ حَدِيثِكَ! اِی پسر عمو، شیفتگی و اشتیاق من نسبت به تو، به خاطر خویشاوندی، بزرگواری و شرافت، امانت داری، خوش خلقی و ات در میان مردم است.» (سیره ابن هشام، ج 1، ص 188) راستگویی پس از آن بود که حضرت خدیجه(س) به پیامبر پیشنهاد ازدواج داد...

سال هفتم هجری پیامبر(ص) همراه هزار و ششصد نفر سرباز برای فتح قلعه خیبر که در 32 فرسخی مدینه قرار داشت روانه شدند.

مسلمانان در بیابان های اطراف خیبر مدتی ماندند و نتوانستند قلعه های خیبر را فتح کنند. از نظر غذائی در مضیقه سختی قرار داشتند به طوری که بر اثر شدت گرسنگی، از گوشت حیواناتی که مکروه بود، مانند گوشت قاطر و اسب استفاده می کردند. در این شرایط، چوپان سیاه چهره ای که گوسفندان یهودیان را می چراند، به حضور پیامبر (ص) آمد و مسلمان شد؛ سپس گفت: «این گوسفندان مال یهودیان است؛ آنها را در اختیار شما می گذارم.» پیامبر (ص)، با کمال صراحت در پاسخ او فرمودند: «این گوسفندها نزد تو امانت هستند و در آئین ما خیانت به امانت جایز نیست، بر تو لازم است که همه گوسفندان را به در قلعه ببری و به صاحبانشان بدهی. او فرمان پیامبر (ص) را اطاعت کرد و گوسفندان را به صاحبانشان رساند و به جبهه مسلمین بازگشت. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 344)

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمودند: «أَدِّ الْأَمَانَةَ إِلَى مَنْ ائْتَمَنَكَ وَ لَا تَخُنْ مَنْ خَانَكَ؛ اگر کسی تو را امین دانست و امانتی به تو سپرد آن را به او برگردان و اگر کسی به تو خیانت کرد تو به او خیانت مکن.» (شهاب الاخبار، ص ۳۲۶) آن حضرت (ص) همچنین فرمودند:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ يُحَقِّرُ الْأَمَانَةَ حَتَّى يَسْتَهْلِكَهَا إِذَا اسْتُودِعَهَا؛ كَسَى كَهْ
امانتی را که در دست او است اهمیت ندهد و سهل انگاری کند تا از
دست برود، پیرو ما نیست.» (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۲)

پیامبر اکرم (ص) اهتمام ویژه‌ای در امانت‌داری داشت و مردم،
امانت‌های خود را به ایشان می‌سپردند. وقتی پیامبر (ص) مجبور به
ترک مکه و هجرت مخفیانه به مدینه شد به امام علی (ع) سفارش
کرد تنها زمانی از مکه به مدینه هجرت کند که امانت‌هایی را که
مردم نزد پیامبر (ص) گذاشته بودند به صاحبانشان بازگرداند. (ر.ک:
حیوة القلوب، ج ۲، ص ۴۶۱)

در امانت‌داری امیرالمومنین (ع) جانشین بلافصل پیامبر اکرم (ص)
همین بس که رسول الله (ص) هنگام هجرت به مدینه، امانت‌های
مردم را به ایشان سپرده تا به دست صاحبانش برساند.

حضرت این شمع رو خاموش و شمع دیگر رو روشن کردند...

امیرالمومنین علیه السلام شبی داشتند با اون شمع بیت المال
کارهای بیت المال را انجام می‌دادند طلحه و زبیر آمدند پیش
امیرالمومنین علیه السلام و کار شخصی داشتند وقتی که

امیرالمومنین علیه السلام فهمید اینا کار شخصی دارند. اون شمع
بیت المال را خاموش کردند و شمعی که از اموال شخصی
خودشون بود روشن کردند طلحه و زبیر سوال کردند یا
امیرالمومنین شما چرا این شمعو خاموش کردی اینو روشن کردی
فرمود اینی که روشن بود این مال بیت المال بود صحبت شما
صحبت شخصی است لذا من اون را خاموش کردم و این شمعی که
مال خودم هست روشن کردم. اونها فهمیدند نمی توانند از حضرت
انتظار خیانت در بیت المال یا دادن پست و مقام به اونها را داشته
باشند لذا به اسم حج رفتند مکه و توطئه جنگ جمل رو طراحی
کردند!

برادر حضرت گفت از این بیت المال به من بدید!

و همچنین آمده است که برادر امیرالمومنین به نام عقیل که نابینا
بود آمد خدمت امیرالمومنین و عرض کرد آقا شما. تمام بیت المال
در اختیارتان منم عاظم سنگینه از این بیت المال به من بدید
آقا یک آهنی رو داغ کردن و چون عقیل نمی دید آقا یک دفعه
آهن داغ رو در داخل دست ایشون گذاشتن ایشون نالش بلند شد

آقا فرمود شما که نمی‌توانی این حرارت کم رو تحمل کنی چه جور انتظار داری من در روز قیامت در آتش جهنم گرفتار بشم ؟

به اینجور به صورت عملی به ما پیروان اون حضرت درس دادند که ما اگر اموالی از بیت المال در اختیارمون هست. باید مواظبت بکنیم حتی به برادر خودمون به فامیل خودمون به دوست خودمون نباید به خاطر اینکه دوست ما هست فامیل ما هست به اصطلاح از این اموال بدیم به صورت خلاف و در روز قیامت ما مسئولیم

در روایت دیگری است که غنیمت‌هایی در جنگ به دست مسلمانان افتاد چند نفرشون آمدن محضر پیامبر و گفتند که اجازه میدید ما از این پارچه‌هایی که هست برای شما سایه بان درست کنیم از این غنیمت ها پیامبر فرمودند می‌خواهید پیامبران را در آتش ببینید.

اونا منصرف شدن

انشالله که همه مسئولین همه کارگزاران همه کسانی که بیت المال در اختیار اونا هست در حفظ بیت المال بکوشند و انشالله در پیشگاه خداوند به عنوان یک شخص امانت‌دار اسمشون نوشته بشه

روزی عقیل برادر بزرگ امیرمؤمنان علی(ع) به حضور ایشان آمد «
و تقاضای مبلغی وام کرد و گفت: به کسی مقروض هستم و وقت
ادای آن فرا رسیده است؛ می خواهم قرض خود را ادا کنم.
امام(ع) فرمودند: وام تو چقدر است؟ عقیل مبلغ وام را معین کرد.
امام(ع) فرمودند: من این اندازه پول ندارم، صبر کن تا جیره ام از
بیت المال به دستم برسد آن را در اختیار تو خواهم گذاشت. عقیل
گفت: بیت المال در اختیار توست، باز می گویی صبر کن تا جیره ام
برسد، تازه جیره تو مگر چقدر است؟ اگر همه آن را به من بدهی،
کفایت قرض مرا نمی کند. امام علی(ع) به عقیل فرمودند: پس یا
من و تو هر کدام شمشیری برداریم و به حیره (محلّی نزدیک کوفه)
برویم و به یکی از بازرگانان آنجا شیخون بزنیم و اموالش را بگیریم.
عقیل فریاد زد: وای! یعنی برویم دزدی کنیم؟ امام(ع) فرمود: اگر
مال یک نفر را بدزدیم، بهتر از آن است که مال عموم را بدزدیم.
بیت المال، مال عموم مسلمین است، اگر از آن به عنوان منافع
خصوصی، زیاده تر از دیگران برداریم، از اموال عمومی، دزدی شده
است.»(ر.ک: مناقب آل ابیطالب، ج 1، ص 376؛ بحار الانوار، ج
41، ص 113)

امام زین العابدین (ع) فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا (ص) بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ارْتَمَنَنِي عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لَأُدِّيْتُهُ إِلَيْهِ؛ بِرِشْمَا بَادَ كَمَا أَمَانَتُ رَا (به صاحبانش) برگردانید. قَسَمُ بِهِ أَن كَسَ كَمَا مُحَمَّد (ص) رَا بِهِ حَقَّ بِهِ پيامبری فرستاد اگر قاتل پدرم امام حسين (ع) شمشیری که با آن پدرم را شهید کرد به من امانت می سپرد آن را به او مسترد می کردم!» (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۴)

فرمایند: «لَوْ أَنَّ قَاتِلَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ امَام جعفر صادق (ع) می ارْتَمَنَنِي عَلَى الْأَمَانَةِ لَأُدِّيْتُ إِلَيْهِ؛ اگر قاتل علی (ع) امانتی به من می سپرد حتماً آن را به او مسترد می کردم!» (همان، ص ۱۱۷)

اهل بیت از تکبر و غرور بدورند...

پیامبر خدا(ص) و اهل بیت عصمت و طهارت خیلی متواضع بودند.

آمده است که در سفری که عده ای از اصحاب با پیامبر اسلام به محلی می رفتند در منزلی که استراحت می کردند تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا گوسفندی را ذبح و آماده کنند. یکی از اصحاب گفت : سربریدن گوسفند بامن ، دیگری گفت: کندن پوست آن بامن، سومی ...گفت: پختن گوشت آن بامن، چهارمی،

رسول اکرم(ص) فرمود: جمع کردن هیزم از صحرا با من اصحاب عرض کردند ما که هستیم نیازی به زحمت شما نیست . حضرت فرمود:

می دانم ولی خداوند دوست ندارد کسی خودش را از دیگران امتیاز

دهد.

تواضع رسول خدا به مرتبه ای بود که در جنگ خیبر بر الاغی سوار شده بود که لجامش از لیف خرما بود و بر اطفال و زنان سلام می کرد . روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و می لرزید حضرت فرمود :

چرا از من می ترسی من که پادشاه نیستم

از جابر انصاری روایت شده که گفت: من در نوزده جنگ با پیامبر بودم و می دیدم که پیامبر در پشت سر مرد حرکت می کرد تا ضعیفان را به قافله رساند و هنگامیکه ضعیفی را می دید او را سوار بر مرکوبش کرده و برای او دعا می کرد

نمونه ای از تواضع امام سجاده(ع)

همچنین در حالات امام سجاده(ع) آمده است که حضرت هر زمان به سفر می رفت با کاروانهایی مسافرت می نمودند که افراد آن کاروان

حضرت را نمی شناختند. سپس حضرت در بین راه کارهای خدماتی
کاروان را مثل تهیه هیزم و شستن ظروف و تهیه غذا و غیره را انجام
می دادند

در یکی از این مسافرت ها وقتی حضرت مشغول انجام این کار ها
بودند شخصی حضرت را شناخته و به افراد کاروان گفت: می دانید این
شخص که کارهای شما را انجام می دهد چه شخص است؟ عرضکردند
نمی دانیم او کیست ولی عرد عابد و زاهدی است که به ما خدمت می
نماید.

آن مرد عرضکرد وای به حال شما این حضرت علی بن الحسین امام
چهارم است

پس اهل کاروان مضطرب شده به خدمت حضرت آمده زبان به
معذرت گشودند ولی حضرت فرمودند: من عمدا در کاروانهای
مسافرت می کنم تا مرانشناخته و من به فیض این ثواب بزرگ نائل
گردم

پیامبران و امامان علیهم السلام همگی متواضع بودند و ما هم باید متواضع باشیم.

هر که را می بینی بگو او از من بهتر است...

روایت داریم حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: شما هر کس را می بینی بگو از تو بهتر است

پیامبر اکرم اسلام (ص) تا آن حدّ به فروتنی اهمیت می داد که هرگز اجازه نمی داد به هنگامی که بر مرکب سوار بود، فردی در رکاب او پیاده راه برود، بلکه وی را سوار می کرد و اگر امتناع می کرد می فرمود:

(تقدم امامی وأدرکنی فی المكان الذی تُرید 17)

راه بیفت و در جایی که می خواهی منتظر باش، من می آیم و در آن جا به هم می رسیم

در سیره عملی حضرت علی(ع) می خوانیم: آن حضرت مقداری خرما از بازار شهر کوفه خریده و بر دوش گرفته بود و به طرف منزل حرکت می کرد. مردم، وقتی این صحنه را دیدند، از حضرت ایشان خواستند که بار خرما را به آنان بدهد، تا به منزل ببرند. حضرت، تقاضای آنان را نپذیرفت و فرمود

(ربّ العیال احقّ 18)

.سرپرست خانواده از هر کس بدان سزاوارتر است

امامان ما، افزون بر آن که خود نمونه های عالی تواضع بوده اند، همواره از هر حرکت و اقدامی که شائبه ایجاد روحیه تکبر داشته دوری می جسته اند و راه را بر وسوسه های شیطان و توجیه هایی که نفس در پی آن زمزمه می کند می بسته اند.

در سیره حضرت علی(ع) می خوانیم: روزی برای رفتن نزد أصحاب خود سوار بر مرکب شد و حرکت کرد. در بین راه، عده ای از یاران در پی وی، به راه افتادند. حضرت، متوجه آنان شد و فرمود:

حاجتی دارید؟

عرض کردند: نه ای امیرمؤمنان، بلکه دوست داریم که همراه شما باشیم. حضرت فرمود:

انصرفوا فانّ مشی الماشی مع الراكب مفسدٌ للراكب ومذلةٌ (
(للماشی 19)

پی کار خود. روید، چه اگر پیاده ای همراه سواره رود، اسباب تکبر سواره و ذلت پیاده می گردد.

صعصع بن صوحان در وصف علی(ع) می گوید:

علی(ع) در میان ما که بود، یکی از ما بود. به هر طرف که او را دعوت می کردیم، می آمد و هر چه می گفتیم، می شنید و هر جا که می گفتیم، می نشست. با این حال چنان هیبت امام در دل ما بود که مثل اسیری بودیم در دست کسیکه با شمشیر بالای سر او ایستاده و می خواهد گردنش را بزند. «منتهی الامال ج 1 ص 290»

امام هشتم علی بن موسی الرضا(ع)، با جلالت قدر و بزرگی شأنی که داشت، در تابستانها روی حصیر می نشست و در زمستانها روی پلاس جلوس می فرمود و جامه های خشن می پوشید 20. در سیره آن بزرگوار، نوشته اند که در سفر خراسان، روزی دستورداد، سفره گستردند و همه خادمان را که از سیاهان و غیر آنان بودند، کنار سفره نشاند و خود در کنار آنان بر زمین نشست که غذا تناول کند. یکی از یاران امام، که احساس الهی و فروتنی امام(ع) را درست باز نیافته بود، نشستن این بینوایان سیاه ژنده پوش در کنار آن حضرت،

برایش گران و ناخوشایند آمد؛ لذا عرض کرد: اگر سفره ای جدا از سفره خویش برای اینان تمهید می کردید، بهتر به نظر می رسید!
حضرت فرمود:

مه, انّ الربّ تبارک و تعالی واحد, والأمّ واحدة, والأب واحد, (والجزء بالأعمال. 21)

ساکت باش! پروردگار ما یکی است. همه از یک پدر و مادر آفریده شده ایم. ارزش و احترام افراد در گرو اعمال آنهاست

بی شک، رفتار و سیره عملی پیشوایان معصوم، بر همگان حجت است و در همه حرکات آنان درسی و حکمتی برای ما نهفته است. پیشوای هشتم (ع)، در همان زمانی که منصب ولایتعهدی را به عهده دارد، برای استحمام به گرما به عمومی می رود! آن هم تنها و بدون تشریفات و همراهی خدمتکاران و بدون قُرُق ساختن حمام، شخصاً، به سان مردمان معمولی، به شستن و تمیز کردن بدن خود می

پردازد و گاه، طبق مرسوم و معمول حمامهای عمومی، به دیگران
در این امر کمک می کند. 22

این گونه رفتار فروتنانه در ابعاد مختلف زندگی پیامبر و امامان (ع)
فراوان به چشم می خورد، که می تواند الگو و سرمشق خوبی برای
تنظیم رفتار و اخلاق اهل علم و دیگران باشد

(مکارم الأخلاق)، حسن بن فضل الطبرسی، 22/ 17

(اخلاق محتشمی)، خواجه نصیرالدین طوسی، 287/ این . 18
روایت، با اندک تفاوتی در کتاب (المحجة البيضاء)، ج 6/ 248 هم
آمده است

(بحار الأنوار)، ج 41/ 55 . 19

(همان مدرک)، ج 49/ 89 . 20

(همان مدرک)، 101/ . 21⁸

پیامبر خدا دست کارگر را بوسید...

پس از آنکه پیامبر از جنگ «تبوک» بازگشت، سعد انصاری به پیشواز آن حضرت شتافت و با حضرت دست داد. پیامبر به او فرمود: دستت چه شده که چنین زبر و خشن است؟ سعد گفت: ای رسول خدا! با طناب و بیل کار می کنم و درآمدی برای خرج زندگی خود و خانواده ام کسب می کنم. از این رو، دستم خشن شده است. حضرت دستان سعد را در دست های مهربان خویش گرفت و آنها را بوسید و فرمود: «این دستی است که آتش دوزخ به آن نمی رسد».

⁸ <https://hawzah.net/fa/Article/View/91866/>

شتر ما باش!

در روایات آمده است؛ یک روز رسول خدا (ص) که برای خواندن نماز جماعت عازم مسجد بود، در راه به گروهی از کودکان برخورد که در حال بازی بودند. بچه ها با دیدن پیامبر دست از بازی کشیدند و به سوی

ایشان رفتند و گفتند: «کن جملی!»؛ یعنی شتر من باش

رسول خدا درخواست کودکان را اجابت کرد و مشغول بازی با آن ها شد و این در حالی بود که مردم در مسجد در انتظار ایشان بودند. بلال که در مسجد همراه مردم، منتظر ورود رسول خدا بود، با مشاهده تأخیر پیامبر، به سمت خانه ایشان حرکت کرد. در راه به رسول خدا رسید و با دیدن صحنه بازی کردن ایشان با کودکان، خواست بچه ها را از اطراف پیامبر دور کند اما رسول خدا مانع شد و گفت: «در نظر من، دیر شدن اقامه نماز

«بهتر از ناراحتی کودکان است

سپس از بلال خواست که به خانه برود و برای کودکان چیزی بیاورد تا
به

این ترتیب، بچه ها او را رها کنند

بلال رفت و از منزل پیامبر تعدادی گردو برداشت و به محضر
ایشان بازگشت. رسول خدا گردوها را از بلال گرفت و به بچه ها
گفت: «آیا

«شتر خود را به این تعداد گردو می فروشید؟

کودکان گردوها را از دست پیامبر گرفتند و ایشان را رها کردند

برخورد گرم امام سجاد(ع) با جذامیان

در روایت است که روزی امام سجاد(ع) به دسته ای جذامی ها گذشت

که مشغول خوردن نهار بودند و امام را به خوردن نهار بودند و امام را به خوردن غذا دعوت کردند . حضرت فرمود: اگر روزه نبودم هر آینه با شما غذا می خوردم پس از آن به منزل رفته دستور داد غذای بسیار مطبوعی و لذیذی تهیه کنند و آنگاه ایشانرا دعوت نموده و با آنها غذا میل فرمود.

ملاقات گرم امام کاظم(ع) با فردی مستضعف

امام هفتم(ع) به مردی بادیه نشین که زشت رو بود گذشت به او سلام کرده مدتی پهلویش نشست و با او صحبت نمود . هنگامیکه خواست حرکت کند فرمود: چنانچه کاری داشته باشی در انجامش حاضرم به انجناب عرضکردند یابن رسول الله پهلوی چنین کسی می نشینی؟ آنگاه خود را نیز آماده برای انجام خدماتش قرار می دهی . حضرت فرمود: او هم بنده ای از بندگان خداست و قرآن مار اباهم برادر قرار

داده و نسبت ما و او به یک پدر یعنی حضرت آدم منتهی می شود و هر دو

دارای یک دین به نام اسلامیم

از اینها گذشته شاید روزگاری کاری کند که روزی به او محتاج شویم .

اگر امروز تبر کنیم در آنروز خواهید دید چگونه بواسطه احتیاج در

مقابلش کوچک و متواضع شده ایم

اهل بیت از عصبانیت و خشم و دعوا کردن با مردم به دور بودند...

اهل بیت بسیار بردبار و مهربان و اهل مدارا بودند. اهل پر خاشگری و دعوا با خانواده و با مردم نبودند. اگر کسی به آنها بد می کرد آنها در جواب خوبی می کردند. به او هدیه می دادند. با اخلاق خوب با او برخورد می کردند.

آمده است که یکنفر یهودی که از حضرت طلبکار بود، نزد پیامبر آمد و طلب خود را خواست. حضرت فرمود الان چیزی ندارم. یهودی گفت منم شماراها نمی کنم تا طلب مرا بدهید!

پیامبر فرمود: پس منم با تو اینجامی نشینم. پیامبر با یهودی بود تا اینکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح را همانجا بجا آورد. مسلمانها متوجه شدند و با چشم و ابرو یهودی را تهدید می کردند که دست از پیامبر بردارد. حضرت متوجه شد و فرمود: از این مرد چه می خواهید؟ گفتند: او شمارا حبس کرده است! فرمود: خدا مرا مبعوث نکرده که در حق هم پیمانم یا دیگران ظلم کنم!

وقتی روز بعد شد و خورشید بالا آمد، یهودی شهادتین را گفت
و مسلمان شد و نصف مالش را بخشید و عرض کرد:

بخدا قسم! من این جسارت را بشما نکردم مگر به این علت که بینم
اوصاف شما مطابق با آنچه در تورات آمده می باشد یا خیر! زیرا در
آنجا خدا فرموده است که: تولد محمد بن عبدالله در مکه و هجرتش
به مدینه است. او خشن و فریاد زننده نیست. ناسزا نمی گوید!

و دیدم که اوصاف شما مطابق است پس من شهادت به وحدانیت
خدا و نبوت شما می دهم و این مال را در اختیار شما قرار می دهم که
هر چه درباره آن حکم کنی قبول می نمایم. «ستارگان درخشان ج 1
ص 24»

هدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام هفتم (ع) سر راه حضرت را می گرفت و به
اهلیت (ع) اهانتها می نمود و هرگاه اصحاب امام می خواستند به او
آسیبی برسانند، امام مانع می شد و اذیت کردن او را ممنوع کرده بود.

روزی امام آدرس آن شخص را پرسیدند و سوار برالاغ به مزرعه او رفتند. او وقتی دید که امام بطرف او می آید صدا زد که من راضی نیستم در زمینهایم راه بروید ولی امام اعتنائی نکرده و نزد او رفتند و با او احوالپرسی نموده و پرسیدند که چه کاشته ای و چقدر می خواهی برداشت کنی و از این سؤالات از او پرسیدند.

سپس برای او دعا کردند و مبلغی پول به او دادند. او با این برخورد امام، منقلب شد و گفت: اگر قبلاً بمن می گفتند که بدترین آدم کیست؟ شمارا معرفی می کردم. ولی اکنون اگر از من پرسند که بهترین شخص کیست؟ شمارا معرفی می نمایم. «منتهی الامال ج 2»

جواب ناسزا

روزی یکنفر یهودی سر راه امام حسن (ع) را گرفت و به حضرت ناسزاهای زیادی گفت. تا زمانیکه آن مرد حرف می زد، امام ساکت بود. وقتی که او ساکت شد، امام به او سلام کرد و خنده نمود و فرمود: ای پیرمرد! گمان می کنم غریب هستی و امر بر تو مشتبّه شده است. اگر چیزی از ما می خواهی بتو می دهیم و اگر درخواست ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد می کنیم و اگر گرسنه باشی تو را سیر می نمایم و اگر بی لباس هستی، بتو لباس می دهیم و اگر محتاج می باشی، تو را بی نیاز

می کنیم و اگر حاجتی داری حاجت تو را بر آورده می نمایم و اگر
بخانه ما بیائی تو را مهمان می کنیم و...

وقتی مرد شامی این برخورد را از حضرت دید، به گریه افتاد
و گفت: من شهادت می دهم که تو خلیفه خدا در زمینی. «منتهی
الامال ج 1 ص 417»

کنترل خشم امام محمد باقر علیه السلام

یک نفر مسیحی به امام باقر (ع) جسارت کرد و گفت: تو بقر هستی!
(بقر یعنی گاو) حضرت فرمود: نه من باقر (شکافنده علوم) هستم، او
ادامه داد که تو پسر زن آشپز هستی! حضرت فرمود: طبّاحی کار اوست
و عاری نیست. او گفت: تو پسر زن سیاه پوست بد دهن هستی! حضرت
فرمود: اگر راست می گوئی خداوند او را ببخشد و اگر دروغ می گوئی
خداوند تو را بیامرزد. بهر حال حضرت چنان برخورد زیبا و نیکو با او
نشان داد که آن نصرانی با دیدن این اخلاق نیکو مسلمان شد

کنترل خشم امام حسن مجتبی(ع) وقتی ان شامی به او ناسزا گفتپیر

مردی ناآگاه از اهالی شام در مدینه، امام حسن (ع) را سوار بر مرکب دید، آنچه توانست از آن حضرت بدگویی کرد، وقتی که فارغ شد، امام حسن (ع) کنار او آمد، و بدو سلام کرد، و در حالی که لبخندی بر چهره داشت به او فرمود: "ای پیرمرد! گمانم غریب هستی، و گویا اموری بر تو اشتباه شده، اگر از ما درخواست رضایت کنی از تو خوشنود می شویم، اگر چیزی از ما بخواهی به تو عطا می کنیم، اگر از ما راهنمایی بخواهی تو را راهنمایی می کنیم، اگر کمک برای باربرداری از ما بخواهی، بار تو را برمی داریم، اگر گرسنه باشی تو را سیر می نماییم، اگر برهنه باشی، تو را می پوشانیم، اگر نیازمند باشی تو را بی نیاز می کنیم، اگر گریخته باشی به تو پناه می دهیم. اگر حاجتی داری آن را ادا می نماییم، اگر مرکب خود را به سوی خانه ما روانه سازی، و تا هر وقت بخواهی مهمان ما باشی، برای تو بهتر خواهد بود، زیرا ما خانه آماده و وسیع، و امکانات بسیار داریم."

هنگامی که آن پیر ناآگاه این گفتار مهرانگیز نشات گرفته از حلم و صبر انقلابی امام حسن(ع) را شنید، آن چنان دگرگون شد که اشک از چشمانش جاری گردید و گفت: "گواهی می دهم که تو خلیفه خدا در زمینش هستی، خداوند آگاه تر است که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد، تو و پدرت مبعوض ترین افراد در نزد من بودید،
"اولی اینک تو محبوب ترین انسان ها در نزد من هستی

سپس او به خانه امام حسن(ع) وارد شد، و مهمان آن بزرگوار گردید، و پس از مدتی در حالی که قلبش سرشار از محبت خاندان رسالت بود، از محضر امام حسن (ع) بیرون رفت.

کنترل خشم امیرالمومنین(ع)

در زندگی امیرمومنان علی(علیه السلام)آمده که در عصر خلافتش،روزی خطاب به جمعیت فرمود: آنچه سوال دارید از من پرسید، هر سوالی که مربوط به پایین تر از عرش باشد پاسخ می دهم و

چنین ادعایی را بعد از من جز دروغگو نمی کند. در این هنگام مردی بلندقامت در گوشه مجلس برخاست، درحالی که کتابی در گردنش آویزان بود و گویی از عرب های یهود بوده با صدای بلند با کمال گستاخی، خطاب به علی (علیه السلام) گفت: ای مدعی چیزی که نمی دانی، و پیشی گیرنده نابجا من از . تو سوال هایی می کنم که از جواب آنها در مانده شوی

در این هنگام جمعی از شیعیان و دوستان علی(ع) برخاستند تا به او حمله کرده و او را تنبیه کنند. حضرت علی(علیه السلام) آنها را به شدت از این کار بازداشت و فرمود: رهائش کنید، شتابزدگی و تندى و خشم را از خود دور نمایید. با این کارها حجت های خدا بر مردم تمام نشده و براهین الهی آشکار نخواهد گردید. آنگاه با کمال حلم و بزرگواری به آن مرد رو کرد و فرمود: هر سوالی که داری بپرس او سوال های خود را مطرح کرد و حضرت علی(علیه السلام) به همه آنها پاسخ داد. او شیفته علم و حلم علی(علیه السلام) شد و اشعاری در مدح علی(ع) (سرود و

خواند و آن حضرت را صاحب علم و راهنمای گمراهان و رادمرد کمال و
ارزش های .والای انسانی خواند

همچنین در زندگی آن حضرت آمده است: روزی شخصی در محضر آن
حضرت به «قبر» غلام آن بزرگوار ناسزا گفت. قبر می خواست پاسخ
او

را بدهد. امیر مومنان علی(علیه السلام)قبر را صدا زد و فرمود

مهلا یا قبر، دع شاتمک...؛ ای قبر، آرام باش. دشنام دهنده خود را از
«روی بی اعتنایی رها کن، تا پروردگار را خشنود و شیطان را خشمگین و
دشمنت را عقوبت کنی) زیرا عقوبتی برای او بدتر از بی اعتنایی نیست).

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان ها را آفرید، مومن به هیچ
چیزی مثل حلم، پروردگارش را راضی نمی کند، و هیچ چیزی شیطان
را مثل خویشتن داری و تحمل، ناراحت نمی نماید. احمق و نادان نیز به
«چیزی مانند سکوت، کیفر نمی بیند

پیامبر فرمود غضب نکن...

روایت است که مردی بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده
عرضکرد:

یا رسول الله مرا تعلیم ده فرمود: برو غضب مکن . آنمرد گفت همین
مرا بس است و بجانب قبیله خود رفت . ناگاه در میان قومش جنگی
پاشد و اسلحه پوشیده و در برابر یکدیگر صف کشیدند . آن مرد هم
چون چنان دید اسلحه پوشیده و به صف ایستاد . آنگاه سخن پیامبر
صلی الله علیه و آله را بیاد آورد که به او فرمود: غضب مکن! پس
اسلحه را کنار گذاشت و نزد مردمیکه دشمن قومش بودند آمد و
گفت: ای مردم هر جراحت و قتل بی نشانه ای که در افراد شما باشد به
عهده من است و من خوبی های آن را بشما می پردازم . آن مردم
گفتند هر چه اینطور باشد به نفع شما ولی ما به پرداخت این جریمه
⁹سزاوارتریم سپس با یکدیگر صلح کردند و کینه از میان برداشتند .

⁹ خوبیها و
بدیها

امام صادق(ع) پول دادند برا اینکه شیعیان باهم نزاع نکنند...

روایتی که دو نفر با هم دعوا داشتند، مفضل شاگرد امام صادق این ها را در کوچه دید که دعوا می کنند. واریسی کرد دید سر پول است، مسئله مادی است. گفت مشکلتان سر چه مبلغی است، گفت سر این مبلغ است. مبلغ را داد و گفت آشتی کنید و بروید. بعد مفضل گفت فکر نکنید این پول برای خودم بود. امام صادق (ع) مبلغی پول نزد من گذاشته است، گفته است اگر یک جایی دیدی دو نفر از شیعیان سر مسئله مادی با هم درگیر هستند از طرف من این پول را بده که این ها با هم دعوا نکنند

کنترل خشم امام سجاد علیه السلام

یکی از بستگان امام سجاد علیه السلام در حضور اصحاب به حضرت اهانت هایی نمود . ولی امام علیه السلام به او جوابی نداد . وقتی او رفت ، امام علیه السلام به اصحاب فرمود : شنیدید که این شخص چه حرفهائی زد . حال برویم تا جواب او را بدهم . در این حال امام علیه السلام آیات

« وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ » را تلاوت

می نمود . اصحاب فهمیدند امام بر خورد تندی نمی کند. وقتی در خانه دشنام دهنده رسیدند و امام در زد و ان شخص امد. امام فرمود تو امدی و در حضور اینها حرفهایی زدی. اگر راست گفتی خدا مرا بیامرزد اگر هم دروغ گفتی خدا تو را بیامرزد! ان شخص درخواست بخشش کرد.

کنترل خشم امام موسی کاظم علیه السلام

مردی از نوادگان عمر بن خطاب، در مدینه، امام کاظم علیه السلام را آزار

می داد و هر گاه ایشان را می دید، به علی(ع) دشنام می داد. برخی از

اطرافیان امام کاظم(ع) به ایشان گفتند: اجازه بفرمایید این بدکار را به

قتل برسانیم.

امام کاظم(ع) آنان را از این کار، به شدّت باز داشت و منع کرد و
سراغِ [نشانی] مرد دشنام گو را گرفت. گفته شد در فلان منطقه از
مدینه

.کشاورزی می کند

امام(ع) سوار بر مَرکب، به سویش رفت و او را در مزرعه اش دید. با
الاغش داخل مزرعه شد. آن مرد فریاد زد: زراعت ما را لگدمال
مکن

امام(ع) با الاغ از داخل زراعت به سوی مرد رفت تا نزدیک وی رسید.
پیاده شد و در کنارش نشست. با او خوش و بش کرد و به وی فرمود:
«چه قدر خسارت بر زراعت تو وارد کردم؟»

.مرد گفت: صد دینار

«فرمود: امید داری چه قدر محصول به دست بیاوری؟»

.گفت: غیب نمی دانم

«فرمود: «گفتم چه قدر امید داری؟

.گفت: امید دارم دویست دینار محصول به دست آورم

امام کاظم(ع) کیسه ای به وی داد که در آن، سیصد دینار بود و
فرمود:

«زراعت تو بر جایش باقی است و خداوند، آنچه امید داری، به تو
روزی می کند

مرد، به پا خاست و سر ایشان را بوسید و خواست تا از

تقصیرش درگذرد. امام(ع) تبسمی کرد و بازگشت

امام کاظم(ع) به مسجد رفت و مرد دشنام گو را دید که در مسجد

،نشسته است. وقتی نگاهش به امام(ع) افتاد، گفت: خداوند، می

داند

!رسالت خود را کجا قرار دهد

یاران امام کاظم(ع) به سوی آن مرد شتافتند و به وی گفتند: داستان

اچيست؟ تو تا به حال به گونه ای ديگر سخن می گفتی؟

مرد گفت: «شنیدید الآن چه گفتم» و شروع به دعا کردن برای امام کاظم(ع) کرد. گفتگوها میان مرد و یاران امام(ع) ادامه یافت. وقتی امام کاظم(ع) به خانه اش باز می گشت، به اطرافیانش که [پیش از آن،] می خواستند مرد را بکشند، فرمود: «کاری که شما می خواستید انجام دهید، بهتر بود یا آنچه من انجام دادم؟ من با این مقدار پول، کارش را اصلاح کردم و از شرش در امان گشتم»¹⁰

کنترل خشم عظیم پیامبر خدا

در روایت است که: روزی بدن مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را تب گرفت و آن روز نوبت قرار داشتن آن حضرت نزد حفصه بود. عایشه قدحی از آش جو به کنیزکی داد و برای آن حضرت فرستاد.

¹⁰ بحار الأنوار ج ۸۴ ص

کنیزک هنگامی که قدح را به خانه حفصه آورد حفصه پرسید چیست؟
کنیزک گفت: آتش جوی است که عایشه برای پیامبر صلی الله علیه و
آله

فرستاده است. حفصه به شدت برآشفته و گفت عایشه به حق من تجاوز
کرده است مگر پختن آتش جواز من بر نمی آید؟ یا محبت من نسبت به
پیامبر کمتر از اوست؟ سپس قدح را از کنیزک گرفته، بر زمین زد به
طوری که قدح شکست و آتش بر زمین ریخت.

پیامبر صلی الله علیه و آله پاره ای از قدح را که اندکی از آتش جو در آن
بود برداشت و تناول فرمود و به دنبال کنیزک آمد و گفت: ای کنیز! اگر
عایشه پرسید پیامبر از این آتش خورد بگو آری و آنچه از حفصه دیدی
و شنیدی به او مگو که سبب نزاع شود و کدورتی میان آن دو پدید آید
که

من دوست ندارم غبار ملالی به خاطر کسی بنشیند.

و بعد از این حادثه بود که آیه شریفه «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم
(یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاق عظیمی قرار داری) نازل شد¹ ایه

اهل بیت از دروغ و نادرستی بدور بودند...

اهل بیت راستگو ترین مردم بودند و اهل نادرستی و دغل و کلک و امثال نبودند.

لذا خداوند مردم را دعوت کرده با اهل بیت باشند

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و با صادقان باشید
[صادقانی که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار
اسلام هستند.]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر کسی که دروغ می
گوید تا دیگران را با آن بخنداند، وای بر او، وای بر او

پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله فرمود: راستی پیشه کنید که آن
دری از دربهای بهشت است و از دروغ پرهیزید، که آن دری از
درب های جهنم است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: درپی راستی باشید، اگرچه
فکر کنید که مایه هلاکت است، که راستگویی موجب نجات است و

از دروغگویی پرهیز کنید اگرچه پندارید عامل نجات است، زیرا
آن مایه هلاکت و نابودی است.

امام صادق علیه السلام، سرلوحه دعوت همه پیامبران را
«راستگویی» و «امانت داری» می داند و می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثِ الْأَنْبِيَاءَ إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَآدَاءِ الْأَمَانَةِ
إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ.

همانا خدای عزوجل بر نیانگیخت پیامبران را، مگر به راستگویی و
ادای امانت به نیکوکار و بدکار.

رسول خدا(ص) نیز در این باره فرموده است: «إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنِّي غَدًا
وَأَوْجَبَكُمْ عَلَيَّ شَفَاعَةً **أَصْدَقُكُمْ لِسَانًا** وَ أَدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَ
أَقْرَبَكُمْ مِنَ النَّاسِ» [محمد بن علی صدوق؛ الامالی؛ ص ۵۰۸].

نزدیک ترین شما به من در روز قیامت و کسی که شفاعت او بر من
بیش از همه واجب است، کسی است که از میان شما **راستگوتر**،
امانت دارتر، خوش اخلاق تر و مردم دارتر باشد».....

رسول خدا(ص) درباره **صدیق بودن** امیرالمؤمنین علی(ع) فرموده
است

الصَّدِيقُونَ ثَلَاثَةٌ حَبِيبُ النَّجَّارِ مُؤْمِنُ آلِ يَسَّ الَّذِي قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا
الْمُرْسَلِينَ وَحَزَقِيلُ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ الَّذِي قَالَ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ
يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ**عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ(ع) الثَّالِثُ** وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ؛[فرات بن

ابراهیم کوفی؛ تفسیر فرات الکوفی؛ ص ۳۵۴..]

انسان‌های بسیار راستگو سه نفرند: حبیب نجار که همان مؤمن
آل یس است که گفت: از فرستادگان (خدا) پیروی کنید، از کسانی
پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خودشان هدایت
یافته‌اند؛ و حزقیل، مؤمن آل فرعون که گفت: آیا مردی (رسولی)
را که می‌گوید پروردگار من خداوند است، می‌کشید؛ و علی بن
ابی طالب(ع) که سومین و برترین آنهاست.....تعارف دروغ

در روایت است: روزی امام صادق(ع) با فرزندش اسماعیل در
مجلسی بودند. یکی از دوستان امام(ع) وارد شد، سلام کرد و
نشست. وقتی حضرت برخاست، او نیز به اتفاق امام(ع) حرکت کرد

و تا مقابل در خانه امام(ع)، با ایشان همراه بود؛ سپس از حضرت جدا شد. وقتی امام(ع) وارد خانه شدند، اسماعیل پرسید: «ای پدر! چرا به آن شخص تعارف نکردید و فرمودید به منزل بیاید؟». حضرت فرمود: «دلیلی بر آمدنش به خانه وجود نداشت». اسماعیل گفت: «اگر شما تعارف می کردید، او خودش نمی آمد». حضرت فرمود: «فرزندم! دوست ندارم که خداوند مرا از کسانی قرار دهد که بیان می کنند چیزی را که قصد آن را ندارند». [غررالحکم و دررالکلم؛ ص ۲۱۷].....

نقل است شخصی خدمت پیامبر اکرم(ص) رسید و عرض کرد: «یا رسول الله! عمل اهل بهشت چیست؟». حضرت فرمود: «**صداقت** و راستگویی است؛ زیرا وقتی بنده خدا راستگو باشد، نیکوکار می شود و وقتی نیکوکار شد، ایمان می آورد. وقتی ایمان آورد، وارد بهشت می شود». آن شخص پرسید: «پس عمل اهل جهنم چیست؟». حضرت فرمود: «دروغگویی است؛ زیرا وقتی بنده خدا دروغ بگوید، گناهکار و مرتکب فسق و فجور می شود و وقتی فاجر شد، به سوی کفر کشیده می شود و چون کافر شد، وارد جهنم می شود». [إرشاد القلوب؛ ج ۱، ص ۱۸۵]

از القاب فاطمه زهر(س) **صدیقه** است.

آن حضرت در تمامی سخنانش صادق و راستگو بود و اعمالش نیز مطابق گفتارش بود. به عبارت دیگر، اعمال درست آن حضرت، سخنان راست او را تصدیق می کرد

:عایشه می گفت

به غیر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، کسی راستگو تر از فاطمه (سلام الله علیها) ندیدم^{۱۱}

المستدرک علی الصحیحین، ج 3، حدیث 4756، ص 175¹¹

اهل بیت از دنیا طلبی بدور بودند...

دنیا در نزد اهل بیت هیچ ارزشی نداشت. تمام دنیا در نزد اهل بیت ارزشش از سایه کمتر بود.. لذا می بینیم اهل بیت پولهای زیادی را به راحتی به مردم می بخشیدند حتی امام حسن مجتبی دوبار هر چه داشت بخشید.

به پیامبر خدا از طرف خدا گفته شد اگر دنیا می خواهی تا کلید گنجهای دنیا در اختیار را بدهیم؟ فرمود نمیخواهم. میخواهم یک روز سیر باشم شکر خدا کنم یکروز گرسنه باشم از خدا درخواست روزی کنم

امیرمومنان کیسه نانش که از جو بود همیشه مهر وموم می کرد و نان
را بازانوان می شکست و یک پیراهن بیشتر نداشت و تمام عمر در
زهد و دوری از دنیا بود

علی علیه السلام و خوردن کدو

راوی می گوید خدمت امیرالمومنین (علیه السلام) در نخلستانی که
قنات می کند بودم، ظهر از قنات بیرون آمد، نماز ظهر و عصرش را
خواند، بعد فرمودند: غذایی برای خوردن هست؟ گفتیم: کدوی
پخته داریم، فرمود: بیاور، می گوید: یک مقدار کدوی پخته برای
حضرت علی (علیه السلام) آوردم. دست مبارکشان را با آبی که از
شن بیرون می آمد شستند، و غذا را میل فرمودند، سپس گفتند:
لعنت خدا بر کسی که به واسطه شکم به جهنم می رود. راستی هم
لعنت خدا بر چنین فردی باد. و نیز کسی که به واسطه جاه طلبی
پشت سر مردم غیبت می کند، تهمت می زند، نمایی و سخن چینی
می کند و جهنمی می شود، و باز لعنت خدا بر آن کسی که به خاطر
شکم به جهنم می رود.

می گوید: ناهار را خوردند و به قنات رفتند و کلنگی زدند، اتفاقاً به سنگی خورد و آب فوران کرد به حدی که آب گل آلود تا ریش حضرت (علیه السلام) آمده بود اصلاً نتوانست کار کند، از قنات بالا آمد. بچه ها برای دین علی (علیه السلام) آمده بودند؛ آب مفصل و فراوان را دیدند و مثل اینکه خیلی خوشحال شدند. علی (علیه السلام) در حالی که از قنات بالا نیامده، یک پایش را این طرف قنات و پای دیگر آن طرف بود، فرمودند: قلم و دوات بیاورید؛ چنانچه کار حضرت علی در آن بیست و پنج ساله بود که بیست و چهار چشمه و قنات در باغستان وقف فقرا و ضعفا و بیچاره ها کرد. می گوید: همانجا در قنات وقف نامه اش را نوشتند و گفتند: بچه ها و خویشان من، چشم داشت به این قنات نداشته باشید، اینها مال فقرا و بیچاره هاست.

علی علیه السلام و بخشیدن غذا

گفته اند: امیر المؤمنین علی (ع) که همیشه غذای ساده می خورد، روزی به جگر کباب شده با نان نرم میل پیدا کرد.

با این حال، چیزی از این غذای لذیذ را تهیه نکرد و نخورد. یک سال بعد، در یکی از روزه که روزه داشت، این مطلب را با فرزند

بزرگش، امام حسن (ع) در میان گذاشت. امام حسن (ع) غذای مورد
علاقه ی پدر را تهیه کرد و ترتیبی داد که ایشان آن را هنگام افطار
تناول کند.

هنگام افطار که غذا در سفره گذاشته شده بود، نیازمندی به در خانه
ی امام (ع) آمد و اظهار تنگدستی و نیاز کرد. امیرالمؤمنین علی (ع)
فرمود: ای فرزند! این غذا را بردار و برای او ببر تا فردا (روز قیامت)
در نامه ی اعمال ما چنین خوانده نشود: «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي
... حَيَاتِكُمْ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا».

حضرت علی علیه السلام پس از جنگ «جمل» در بصره جهت
عیادت «علاء بن زیاد حارثی» که از یاران امام علیه السلام بود به
خانه ی او رفت وقتی که خانه ی بسیار مجلل و وسیع او را دید
فرمود با این خانه ی وسیع در دنیا چه می کنی؟ در حالی که در
آخرت به آن نیازمندتری:

آری اگر بخواهی می توانی با همین خانه به ثواب آخرت برسی.
در این خانه ی وسیع میهمانان را پذیرائی کنی.

به خویشاوندان با نیکوکاری پیوندی

و حقوقی که بر گردن تو است به صاحبان حق برسانی

پس آنگاه تو با همین خانه ی وسیع می توانی به ثواب آخرت
دستیابی

..داستان پیامبر و شتربان

گویند رسول خدا با عداہ ای سفر می رفتند در راه به شتربانی
رسیدند حضرت فرمود ما را با مقداری شیر مهمان نمی کنی؟ شتربان
گفت نه یا رسول الله چون این شیر ها مال اهل این روستا
هستند. پیامبر فرمود خدایا به او پول و فرزندان زیاد بده. رفتند تا
رسیدند به شتربان دیگری باز رسول خدا فرمودند ما را با مقداری
شیر مهمان نمی کنی؟ شتربان گفت جانم به فدایت یا رسول الله. هم
شیر آورد هم گوسفندی قربانی کرد. رسول خدا فرمود خدایا به او
باندازه کفایت بده

اصحاب گفتند اولی هیچی نداد ولی برایش دعایی کردی که همه
ما دوست داریم همچو دعایی برایمان بکنی! ولی دومی اینهمه عزت
و احترام گذاشت فقط فرمودی باندازه کفایت بش بده؟

پیامبر ما فرمود:

ما قل و كفى خير مما كثر و الهی اللهم ارزق محمد و آل محمد
الكفاف

چیزی کم ولی کافی باشد بهتر است از چیزی که زیاده ولی انسان
را از خدا مشغول کند

ابوالأسود به همراه امام(ع) در بیت المال بصره

ابوالأسود نقل می کند: هنگامی که سران گروه ناکثین، «عثمان بن
حنیف» را با اکراه از بصره بیرون کردند، طلحه و زبیر وارد
بیت المال شدند و به اطراف و جوانب آن محل دقت کردند، چون
طلا و نقره بسیار دیدند، از روی خوشحالی و بهره‌بری از بیت المال
گفتند: این غنایمی است که خداوند وعده آن را به ما داده و در
اختیار ما خواهد بود.

ابوالأسود می گوید: این سخنان را درباره بیت المال از این دو
شنیدم تا این که پس از پیروزی سپاه امیرالمؤمنین(ع) بر آنها،

روزی حضرت امیر(ع) با گروهی از مهاجرین و انصار که من هم در
میانشان بودم، به بیت المال بصره وارد شدند؛ چون چشمشان به طلاها
و نقره‌ها و آنچه در آنجا بود افتاد، فرمودند: «یا صفراء یا بیضاء!
عُرّی غیری، المالُ یعسوب الظّلمة و أنا یعسوب المؤمنین؛ ای طلاها و
نقره‌ها، دیگری را بفربید، همانا مال، رئیس ستمگران است و من
«رئیس مؤمنانم».

ابوالأسود می‌گوید: به خدا قسم امام(ع) هیچ توجهی به آن اموال
نکرد و گویا خاک بی‌ارزشی هستند. از دیدن این منظره تعجب
کردم و با خود گفتم: آنها چه گفتند و حضرت چه می‌گویند! آنها
دنبال دنیا و لذت آن بودند اما امیر المؤمنین(ع) دنبال آخرت و
دوری از دنیا است. در اینجا بصیرت و شناختم به امیر المؤمنین(ع)
بیشتر شد. الجمل، ص ۲۸۵].....

فرازهایی از نامه امیرالمومنین(ع) به استاندارش عثمان بن حنیف...

هشیار باش، امام شما از دنیایش به دو لباس کهنه و از خوراکش به دو قرص کفایت نموده است.

بدانید شما قطعا توانایی این قناعت را ندارید، ولی با اتصاف به پرهیزکاری و کوشش و پاکدامنی و درستکاری مرا یاری کنید سوگند به خدا، من از دنیای شما طلایی نیندوختم و از غنیمتها و منافع آن مالی جمع نکردم و برای لباس پوشیده ام، عوضی آماده ننمودم و حتی وجبی از زمین این دنیا حیازت نکردم و من از قوت این دنیا نگرفتم مگر به مقدار توشه جانرداری که پشتش مجروح شود و غذایش کم شود.

و قطعا این دنیا در برابر چشمم پست تر و موهون تر از دانه تلخ ناچیزی است که به کار دباغی برآید.

بلی! از همه آنچه که آسمان بر آن سایه انداخته بود فدک در دست ما بود که نفوس گروهی از مردم به آن بخل ورزید و گروهی دیگر سخاوت ورزیده چشم از آن پوشیدند.

خدا است بهترین داور میان بندگانش

و مرا چه کار با فدک و غیر فدک، در حالی که جایگاه نفس فردا
گور است که در آن تاریکی آن نشانه های وجودش از بین می رود
و اخبارش ناپدید می گردد، آن گوری که اگر بر وسعتش اضافه
شود و دو دست حفرکننده اش آن را گسترش دهد، با این حال
سنگ و کلوخ آن را بفشارد و خاکهای انبوه رخنه هایش را مسدود
کند.

جز این نیست که من نفس خود را با تقوی مشقت و ریاضت می
دهم تا در روز ترس بزرگ در امن و امان آید و در کناره های
لغزشگاه ها ثابت گردد

و اگر من بخواهم راه به این عسل صاف و مغز گندم و بافته های
این پرنیان ببرم، می توانم

ولی هیئات اگر هوای من، بر من پیروز شود و حرص و آز من به
گزینش خوراکیها و ادارم سازد، در حالی که ممکن است در حجاز و
یمامه کسی باشد که طمعی در یک قرص داشته و سیری را به یاد

نداشته باشد، با با شکمی پر بخوابم و پیرامون من، شکم هایی گرسنه
و جگرهایی سوخته باشد

تعجب عرب ناشناس از غذای فقیرانه امیرالمومنین (ع)

در حالی که وقتی حضرت خلیفه شد تمام بیت المال در اختیار
حضرت علی (ع) بود و دیگه بر نصف دنیا حکومت می کرد حضرت
علی بر ایران مصر مثلاً سوریه لبنان عراق عربستان قسمتی از ترکیه
اینا همه زیر حکومت حضرت علی بود اما کاخ نداشت و تو مسجد
حکومت می کرد اکثر روزام روزه بود یه عربی آمد حضرت علی رو
شناخت موقع افطار عرب ایشون افطاری کنند آقا فرمود بفرما.
وقتی امام افطاری خود را که کمی نان جو و آب بود آماده کردند
ان عرب نتوانست ان را بخورد لذا از مسجد بیرون آمد حضرت از
مردم پرسید کجا غذا میدند گفتند خونه امام حسن غذا میدن اونجا
رفت و منزل امام مجتبی (ع) غذای مفصلی خورد و بعد رو کرد به
امام حسن. امام حسین هم اونجا بود گفت آقا من یه پیرمردی تو
مسجد دیدم این بنده خدا غذا نداره بخوره یه نان خشک داره که
با زانو میشکنه اگر اجازه بدید یه بشقاب از این غذا برای پیرمرد

ببرنم! یک دفعه امام حسن و امام حسین شروع کردند گریه کردن
گفتند ایشان را شناختیش؟ او پدرمان اون امیرالمومنینه که تمام
بیت المال دستشه. حضرت علی گول دنیا رو نخورد و می فرمود
من دنیا رو سه طلاقه کردم

علی(ع) فرمود: فاطمه با اینکه محبوبترین افراد نزد پیغمبر بود، اما
آنقدر با مشک آب کشید که اثر مشک در بدنش پیدا شد و آنقدر
خانه را جاروب کرد که لباسهایش غبار آلود بود و آنقدر زیر دیگ
آتش افروخت که لباسهایش عوض شد (کهنه شد). (بحار 43
)

روزی پیغمبر(ص) پیش فاطمه(س) رفت و دید که بچه را شیر می
دهد و با دستش آسیاب را می چرخاند و لباس تن او از جل شتر
است. پیغمبر فرمود: ای دختر گرامی! امروز تلخیهای دنیا را برای
شیرینیهای آخرت بچش! فاطمه فرمود: من خدا را بخاطر نعمتهایش
حمد می کنم و بر کرامتهایش شکر می گذارم. در این موقع آیه

ولسوف يعطيك ربك فترضى» «بزودی خدا آنقدر بتو بدهد تا «

»راضی شوی

نازل شد.(مناقب ابن شهر آشوب ج3 ص342)

چادروصله دار

سلمان که از کاخهای پادشاهان ایران وروم دیدار کرده بود وقتی
سادگی و وصله های چادر دختر بهترین انسان را می بیند تعجب می
کند.

سلمان می گوید:روزی فاطمه را با چادری وصله دار و ساده
دیدم. تعجب کرده و گفتم:عجبا! دختران پادشاه ایران وروم
برصندلی های طلا نشسته وپارچه های زربفت برتن می کنند.اما این
دختر رسول خداست که نه چادرهای گرانقیمت بتن داردونه لباسهای
!زیبا

فاطمه فرمود:ای سلمان!خدای بزرگ ،لباسهای زینتی و تخته های طلا
را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده است.(بحار ج8 ص303)

:سپس فاطمه س به پدرش فرمود

ای رسول خدا! سلمان از سادگی من تعجب نمود. سوگند به (
 خدایی که تو را مبعوث فرمود، مدت پنج سال است فرش
 خانه ما پوست گوسفندی است که روزها بر روی آن شترمان
 علف می خورد و شبها بر روی آن می خوابیم و بالش ما چرمی
 است که از لیف خرما پر شده است) (بحار الانوار، ج 43، ص 188)

اهل بیت از ناپاکی به دور بودند و مظهر پاکدامنی و عفاف بودند...

از القاب فاطمه زهرا(س) می توان به طاهره، زکيه، تقیه و نقيه اشاره کرد، این القاب به پاکی و پاکدامنی و عفاف آن حضرت اشاره دارد به نحوی که یکی از ابعاد شخصیتی آن حضرت، اهمیت فوق العاده ای است که برای حجاب و عفاف قائل می شدند.

امام علی (علیه السلام) فرموده اند: من و پیامبر در یک روز ابری و بارانی در بقیع نشسته بودیم که زنی سوار بر الاغ از آن جا گذشت و دست الاغش در گودالی فرو رفت و زن به زمین افتاد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رویش را برگرداند. حاضران عرض کردند: ای رسول خدا، آن زن شلوار به پا دارد. پیامبر سه بار فرمود: خدایا، زنان شلوار پوش را بیامرز. ای مردم، شلوار بپوشید که شلوار، پوشا ترین جامه های شماسست و زنان خود را در موقعی که بیرون می آیند با شلوار حفظ کنید. (تنبيه الخواطر: 2 / 78، منتخب میزان (الحکمه: 130)

رسول اکرم (ص) در حالی که به زنی که جامه‌های نازک و بدن‌نما پوشیده بود، برخورد و روی خویش را از وی برگرداند و فرمودند: همین که زن به حد بلوغ رسید، سزاوار نیست چیزی از بدن او (دیده شود، مگر از مچ دست به پایین و صورتش) (الدرالمنثور ج 5

ام سلمه» ، همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌گوید: وقتی «آیه حجاب (نور: ۳۱) نازل شد، من و «میمونه» ، همسر دیگر پیامبر، نزد ایشان بودیم. در این هنگام «ابن ام مکتوم» که نابینا بود اجازه خواست به منزل پیامبر وارد شود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ما فرمود: «در حجاب شوید و خود را از او پنهان کنید» . گفتیم: «او نابیناست و ما را نمی‌بیند» . ایشان [از این سخن ما ناراحت شدند و] فرمودند: «آیا شما هم نابینا هستید و او را نمی‌بینید؟

پیامبر در جریان بیعت با زنان مکه از آنان پیمان گرفت که پاسدار پاکدامنی و عفاف باشند () و فرمودند: « لا یقعدن مع الرجال فی الخلا: زنان با مردان نامحرم نباید در خلوت بنشینند

رسول خدا(ص) از حضرت جبرئیل(ع) سوال نمود که آیا فرشتگان خنده و گریه دارند؟ جبرئیل فرمود: بله. (یکی از آنجاهایی که فرشتگان می خندند) زمانی است که زن بی حجابی و بدحجابی می میرد، و بستگان او را در قبر می گذارند و روی آن زن را با خشت و خاک می پوشانند تا بدنش دیده نشود. فرشتگان می خندند و می گویند: تا وقتی که جوان بود و با دیدنش هر کسی را تحریک می کرد و به گناه می انداخت (پدر و برادر و شوهرش و... از خود غیرت نشان ندادند) و او را نپوشاندند، ولی اکنون که مرده و همه از دیدنش نفرت دارند او را می پوشانند.

پیامبر فرموده اند: خدا مردانی را که شبیه زن می شوند و زنانی را که خود را شبیه مرد قرار می دهند ، نفرین کرده است .

رسول خدا(ص) فرمودند: یک گروهی که ، هرگز داخل بهشت نمی شوند : زنی که خود را در لباس و حرکات و امور دیگر شبیه مرد ... سازد

در روایت است که برای پیامبر چند قواره پارچه آوردند پیامبر قواره ای را به یکی از یاران خود داد و به او فرمود که این را دو قسمت کن: قسمتی را برای خود جامه کن و قسمت دیگر آن را به همسرت بده تا برای خود روسری کند. بعد به وی فرمود: به همسرت بگو برای این پارچه آستری فراهم کند تا بدن وی از زیر (آن نمایان نباشد). (سنن أبی داود، ج 2)

اسماء دختر ابوبکر و خواهر عایشه به خانه پیغمبر اکرم (ص) آمد در حالی که جامه‌های نازک و بدن نما پوشیده بود. رسول اکرم (ص) روی خویش را از وی برگرداند و فرمود: ای اسماء همین که زن به حد بلوغ رسید سزاوار نیست چیزی از بدن او دیده شود مگر (از مچ دست به پایین و صورتش) (الدر المنثور ج 5)

عایشه می گوید: دختر عبدالله بن طفیل که برادر مادری من بود در حالی که زینت کرده بود به خانه ام آمد. در همان هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز وارد شد و هنگامی که او را دید از او روی برگرداند. عایشه گفت یا رسول الله این دختر، بردار زاده من و خردسال است! پس پیامبر فرمود: هنگامی که زن به دوران عادت

ماهانه رسید بر او جایز نیست که جز روی خود موضع دیگری را
(نمایان کند). (جامع البیان، ج 9

دعای پیامبر نور و رحمت (ص): پروردگارا، زنانی که خود را
پوشیده نگه می‌دارند، مشمول رحمت و غفران خود بگردان.
(مستدرک الوسایل، ج 3، ص 244

پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: آن هنگام که پوشش، سر زنی باشد،
ارزش آن از دنیا و آنچه در آن است، بیشتر است. (نورالشافی فی
الفقه الشافعی

پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: زنان خود را با پوشش اندام و جسم، از
دیدار نامحرمان باز دارید، که زنان هرچه پوشیده‌تر باشند،
(سعادت‌مندتر هستند. (سفینه البحار، ج 2، ص 298

پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: برای زن، سزاوار نیست که هنگام
بیرون رفتن از خانه‌اش، لباسش را جمع و فشرده کند. (محمد
(محمدی اشتهاردی، پوشش زن در اسلام، ص 19

امام صادق (علیه السلام) از امام باقر نقل فرموده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به هنگام رفتن به سوی عرفات اسامه را سوار کرده بود و همین که از عرفات افاضه کرد، فضل بن عباس را که جوانی خوش سیما بود در پشت سر خود سوار کرد.

در آن هنگام مرد عربی که همراه خواهرش بود و او نیز زیباروی بود، با پیامبر (صلی الله علیه و آله) روبرو گردیده و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤالاتی کرد و فضل بن عباس به خواهر او چشم دوخته بود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) چون چنین دید دست خود را روی چشم فضل گذارده بود تا چشمش را از نگاه به نامحرم بپوشاند، اما او از سوی دیگر به آن زن نگاه می کرد. تا اینکه آن مرد عرب پاسخ سؤالات خود را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دریافت کرد و به راه خود ادامه داد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگاهی به فضل کرد و در حالیکه شانه اش را گرفته بود فرمود: آیا نمی دانی که این روزها از ایام المعدودات و ایام المعلومات است، که هر کس در مثل چنین روزهایی چشم و

زبان و دستش را نگه دارد خداوند برای او مثل ثواب حج آینده می‌نویسد

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: من و فاطمه (علیها السلام) محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدیم، درحالی که حضرت به شدت می‌گریست. گفتم: «پدر و مادرم فدای شما، ای رسول خدا! چه چیزی شما را گریانده است؟» پیامبر فرمود: «ای علی! در شبی که به سفر آسمانی معراج رفتیم، زنانی از امت خود را دیدم که در عذاب سختی بودند. پس برای شدت عذابی که [زنان امت] در آن گرفتار بودند، گریستم. آنجا زنی را دیدم که با موهایش در دوزخ آویزان شده بود، درحالی که مغز سرش می‌جوشید... و زنی را دیدم که گوشت خود را با قیچی‌هایی از ... آتش قطعه‌قطعه می‌کرد

فاطمه (علیها السلام) گفت: «ای حبیب من و ای نور چشمم! به من بگو عمل و رفتار آن زن‌ها چه بوده که خداوند این عذاب را بر آنها «قرار داده است؟»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ای دخترم! آن زنی که با موهایش آویزان شده بود، زنی بود که موی سرش را از مردان نامحرم نمی پوشاند... و آن زنی که گوشت خود را با قیچی ها پاره پاره می کرد، زنی بود که خود را در معرض مردان نامحرم قرار داده بود.

بازدید از جهنم در سفر معراج////////////////////

رسول خدا(ص):در معراج از جهنم دیدار کردم و گروهی از « زنهارا دیدم که به پستانشان آویزان کرده بودند!جبرئیل گفت:اینها زناکار بوده اند.عده ای را دیدم که با نخ و سوزن آتشین، بدنهایشان را می دوختند!جبرئیل گفت:اینهانیز زناکار بوده اند...زنی را دیدم که بموی سرش آویزان کرده بودند!ومغز سرش را می جوید!جبرئیل گفت:این زن موی خود را از نامحرم نمی پوشانده است!...زنی را به پاهایش آویخته بودند!جبرئیل گفت:این زن بدون اجازه شوهر از خانه بیرون می رفته است.زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می خورد!جبرئیل گفت:این زن بدن خود را برای دیگران آرایش می کرده است!زنی را دیدم که پاهایش را بدستهایش بسته بودند ومار و عقرب بر او مسلط بودند!جبرئیل

گفت: این زن غسل‌های خود را نمی کرده است! زنی را دیدم که گوشت بدنش را مقراض می کردند! جبرئیل گفت: این زن خود را به مردان عرضه می کرده است! شخصی را دیدم که صورت و بدنش را می سوزانیدند و روده های خود را می خورد! جبرئیل گفت: این «...! شخص واسطه زنا بوده است

ام رعله، زنی سخنور و خوش صحبت بود. روزی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و عرض کرد: «یا رسول الله! ما زنان چه کاری انجام دهیم که به خدا نزدیک شویم؟» حضرت فرمود: «هر روز و هر شب، خدا را به یاد داشته باشید و از نامحرم دوری کنید و صدایتان را از حدمعمول بلندتر نبرید

ام رعله به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: «ای رسول خدا! من آرایشگر زنان هستم و آنها را برای شوهرانشان آرایش می کنم». پیامبر فرمود: «بر هر زنی لازم است خود را برای شوهرش بیاراید و زینت کند. چنین کاری را ادامه بده که بر اثر آراستگی زن شوهردار، مردان به همسران خود دل خوش می کنند و فساد و «خرابی در جامعه رواج پیدا نمی کند

ابن عباس «می گوید: پس از نزول آیه ۵۳ احزاب که به مردان «
دستور می داد با زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) از پشت پرده
صحبت کنید، علی (علیه السلام) برای دیدار رسول خدا (صلی الله
علیه و آله) به منزل ام سلمه رفت و در زد. پیامبر خدا (صلی الله
علیه و آله) کوبنده در را شناخت، ولی ام سلمه او را شناخت. پیامبر
(صلی الله علیه و آله) به همسرش فرمود «برو و در را برای او باز
کن». ام سلمه پرسید: «مگر چه کسی پشت در است که من باید در
را برای او باز کنم؟! مگر دیروز آیه نازل نشد که با زنان پیامبر از
پشت پرده صحبت کنید؟! آیا من باید با محاسن و زیبایی هایم
جلوی او ظاهر شوم؟!» رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از این
سخن ام سلمه ناراحت شد و فرمود: «هر کس دستور پیامبر را
اطاعت کند، دستور خدا را اطاعت کرده است. بلند شو و در را
باز کن. همانا پشت در، مردی است که نه نادان است و نه سبک مغز
و نه عجول؛ خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را
دوست دارند. هرگز وارد خانه نمی شود، مگر آنکه زن خانه چنان از
او دور شود که صدای پایش شنیده نشود». ام سلمه به طرف در
رفت، درحالی که نمی دانست چه کسی پشت در است و سخنان

پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درباره کوبند در تکرار می کرد. وقتی در را گشود، امام علی (علیه السلام) آن قدر جلوی در ایستاد تا ام سلمه از کنار در دور و وارد اتاقش شد. سپس امام وارد شد و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سلام کرد.

آن گاه ام سلمه او را شناخت

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عادت داشت به زنان سلام کند و آنان نیز پاسخ سلام او را می دادند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز مانند پیامبر (صلی الله علیه و آله) به زنان سلام می کرد. ولی دوست نداشت به زنان جوان سلام کند و می فرمود: «می ترسم از صدای جواب سلام آنان خوشم بیاید و در این صورت، زیانی که بر من وارد می شود، بیش از ثوابی» باشد که از سلام کردن به آنان می طلبم

روزی جوانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و با کمال گستاخی گفت: ای پیامبر خدا آیا به من اجازه می دهی زنا کنم؟ با گفتن این سخن فریاد مردم بلند شد و از گوشه کنار به او اعتراض

کردند، ولی پیامبر با کمال ملایمت و اخلاق نیک به جوان فرمود:
نزدیک بیا، جوان نزدیک آمد و در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و
سلم نشست.

پیامبر از او پرسید: آیا دوست داری کسی با مادر تو چنین کند؟
گفت: نه فدایت شوم. فرمود: همینطور مردم راضی نیستند با
مادرشان چنین شود.

بگو ببینم آیا دوست داری با دختر تو چنین کنند؟ گفت: نه فدایت
شوم. فرمود: همینطور مردم درباره دخترانشان راضی نیستند

بگو ببینم آیا برای خواهرت می پسندی؟ جوان مجدداً انکار کرد
(و از سوال خود پشیمان شد). پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
دست بر سینه او گذاشت و در حق او دعا کرد و فرمود: (خدایا قلب
او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامن او را از آلودگی بی
عفتی حفظ کن) از آن به بعد، زشت ترین کار در نزد این جوان،
زنا بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که به عورت دیگری نگاه کند، ملعون است»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر از آسمان بیافتم و دو نیم شوم برایم بهتر است که به عورت «
کسی نگاه کنم و یا کسی به عورت من نگاه نماید

نذر

خیلی دلش می خواست امام زمان (عج) را ملاقات کند. برای همین
نذر کرد چهل صبح جمعه برود و در چهل مسجد زیارت عاشورا
بخواند. در یکی از جمعه ها هنگامی که مشغول خواندن زیارت
عاشورا بود که ناگهان شعاع نوری را دید. نور از خانه ای در نزدیکی
های مسجد بیرون می تابید. خوشحالی و شرف وجودش را فرا
گرفت.

برخاست و به سمت نور حرکت کرد. مسیر نور تا درب خانه ی یک کلبه ی فقیرانه ادامه داشت. وارد خانه شد و با حیرت ولی عصر (عج) را در آن خانه دید. آقا در یکی از اتاق های خانه بر سر جنازه ای که پارچه سفیدی رئی آن کشیده شده بود، حاضر شده بودند.

اشک ریزان وارد شد و بر حضرت سلام کرد. حضرت پاسخش را چرا اینگونه دنبال من می گردی و رنج ها متحمل می > داد شوی! مثل این باشید تا من به دنبال شما بیایم

این بانویی است که در دوره بی حجابی هفت سال از خانه بیرون نیامد تا مبادا نامحرمی او را ببیند! > تا مدت ها بعد از ملاقات با امام زمان (عج) صدای آقا در گوشش بود. شرح حالات (مرحوم آیت الله سید محمد باقر مجتهد سیستانی پدر آیت الله العظمی حاج سید سیستانی)

کتاب ملاقات، ملاقات بانوان با امام زمان (عج)

پیامبر هرگز دستش به زنی نخورد...

رسول اکرم (ص) فرمودند: پاکدامن باشید تا زنانتان پاکدامن باشند.
(نهج الفصاحه، ح 1089)

از امام رضا علیه السلام پرسیدند چرا خداوند، زنا را حرام کرده
است؟

امام رضا علیه السلام: «از جمله مفسدی که خدا به خاطر آن زنا را
حرام فرمود، قتل و خونریزی، از بین رفتن نسب ها، فساد موارد،
ترک سرپرستی و تربیت اطفال و... است

آری زنا باعث قتل و خونریزی میشود. کافی است تو نت جستجو
کنید صدها قتل در کشورمان، عاملش روابط نامشروع بوده است

عفاف حضرت زهراى مرضیه سلام الله علیها انقدر بالا بود که گاهی
سوالات عجیبی می پرسیدند مثلاً از پدرشان پرسیدند که آیا در
قیامت انسانهایی که محشور می شوند لباس برتن دارند؟ رسول خدا
فرمود خیر. زیرا آنچنان قیامت عظمت دارد که انسانها هریک به فکر

نجات خویش است و اصلاً توجهی به این مسائل ندارند. حضرت فاطمه ناراحت شد و فرمود وای از برهنگی در روز قیامت. من از خدا حیا می کنم. هنوز فاطمه س از منزل پدرش بیرون نرفته بود که پیک وحی آمد و گفت خدا سلام می رساند و می فرماید بخاطر رفع نگرانی فاطمه، من فاطمه را در حالی که دولباس از نور برتن دارد محشور می کنم.

حضرت زهرا ی مرضیه سلام الله علیها رو به اسماء - دوست باوفا و پرمعرفت خود - کرد و فرمود: ((یا اسماء! اذا انا مت فاغسلینی انت و علی بن ابی طالب و لا تدخلی علی احد!)) (6) اسماء! آن هنگام که من از دنیا رفتم، تو و علی مرا غسل دهید و اجازه ورود هیچ کس را به کنار پیکر من ندهید (کشف الغمه، ج 2، ص 61). یا اینکه از فضا درباره اینکه چکنم تا برجستگی بدنم بعد از مردن برای تشییع کنندگان ظاهر نباشد می پرسد و نگران بعد از مرگش است. هنگامی که یکی از بانوان چگونگی پنهان سازی بدن را زیر پارچه ای که بر آن چند قطعه چوب قرار دارد به آن حضرت نشان داد، پس از آن لحظه آرامش خاصی به آن انسان صالح خدایی، روی آورد. (بحار الانوار، ج 43، ص 20 تا 40)

..وقتی پیامبر تقسیم کار کرد)

روایت است که رسول خدا(ص) در زمینه ی تقسیم کار این گونه داوری کردند: فاطمه(س) را مأمور به انجام امور داخل خانه نمود و علی(ع) را نیز به امور خارج از خانه مأمور ساخت. دختر پیامبر از این تقسیم کار فوق العاده خوش حال شد و چنین اظهار داشت: «جز خداوند نمی داند که من از چنین تقسیمی چه قدر خوش حال شدم زیرا پدرم رسول خدا مرا از گریبان گیر شدن با مردان معاف». داشته است

...وقتی نابینا وارد شد.

امیرالمومنین علی(ع) می فرماید: «روزی حضرت زهرا(س) در محضر رسول خدا نشسته بود که مرد نابینایی اجازه ی ورود خواست. پیامبر مشاهده فرمود که حضرت زهرا(س) برخاست فرمود: «دخترم این مرد نابیناست.» پاسخ داد: «ان لم یکن ایرانی فانی اراه و هو یشم الريح؛ اگر او من را نمی بیند، من او را می نگرم [اگر چه او نمی بیند اما] بوی [عطر] مرا استشمام می کند!» رسول

خدا پس از شنیدن سخنان دخترش فرمود: «شهادت می دهم که تو
«پاره ی تن من هستی».

...

حضرت در حکمت 474 می فرمایند: «پاداش مجاهد شهید در راه
خدا بزرگ تر از پاداش عفیف پاکدامنی نیست که قدرت بر گناه
دارد و آلوده نمی گردد همانا عفیف پاکدامن فرشته ای از
«فرشته هاست».

امام علی (ع) خطاب به اهل بصره فرموده است: آیا حیا نمی کنید؟
آیا غیرت ندارید؟ در حالی که زنان شما به بازارها می روند و جوانان
«خوش قیافه مزاحم آنان می شوند».

امام علی (ع) همچنین فرموده است: هر که مطیع زنش باشد، خدا او
را با صورت در آتش می اندازد، سؤال شد: در چه چیزی اطاعت
کند؟ فرمود: زن درخواست می کند که به حمام و عروسی و مجالس
عزا برود و لباس نازک به تن نماید، شوهرش هم قبول
.....» می کند

حضرت امیرالمؤمنین(ع) به مردم عراق فرمود: «شنیده ام که زنان شما در راه ها و بازارها با مردان نامحرم به گفتگو می پردازند و شانه به شانه یکدیگر راه می روند! آیا حیا نمی کنید

امیرمؤمنان (ع) فرمود: «من لا یغار فانه منکوس القلب؛ کسی که . غیرت نوزد قلب چنین فردی واژگونه است

شخصی از علی (ع) پرسید کدامیک از فصلهای سال را دوست دارید؟ فرمود بهار را زیرا در بهار پوششی زیبا روی همه چیز را می گیرد درحالی که در زمستان درختان بی پوشش و عریان هستند...

امام صادق علیه السلام یکی از اصحاب را که در کوفه در جلسه خصوص قرآن با خانمی شوخی کرده بود هشداردادند

ابوبصیر رحمه الله می گوید

در کوفه بودم، به یکی از بانوان درس قرائت قرآن می آموختم. روزی در یک موردی با او شوخی کردم

مدت ها گذشت تا اینکه در مدینه به حضور امام باقر علیه السلام رسیدم. آن حضرت مرا مورد سرزنش قرار داد و فرمود

کسی که در حال خلوت گناه کند، خداوند نظر لطفش را از او -
برمی گرداند، این چه سخنی بود که به آن زن گفتی؟
از شدت شرم، سرم را پایین انداخته و توبه نمودم. امام باقر علیه
السلام فرمود:
. مراقب باش که تکرار نکنی -

امام کاظم و زنی که به زندان ایشان فرستادند
هارون الرشید، کنیز زیبا و رخشانی را برای خدمت کردن به امام
موسی بن جعفر علیهما السلام به زندان فرستاد. امام به هارون پیغام
داد: «بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ». (2) یعنی «این شما هستید که با
هدایای خود، شادمان می شوید». [این جمله، همان جمله‌ای است
که حضرت سلیمان علیه السلام با دیدن هدایای ملکه سبا بر زبان
آورد و خود را بی‌نیاز از آن خواند و آنچه را خدا به او داده بود،
برتر از آن هدایا شمرد. گویا امام کاظم علیه السلام باین
عبارت قرآنی، ضمن قیاس خود با سلیمان نبی، عظمت شأن و
جایگاه والای امامت را به هارون یادآوری می کرد و او را که به

خلافت ظاهری و مسند قدرت و امکانات مادی اش دل خوش بود،
[تحقیر می کرد]

امام کاظم علیه السلام در ادامه فرمود: «من به این کنیز و امثال آن
نیازی ندارم». هارون با شنیدن این پیام، از خشم برآشت و
به واسطه گفت: «نزد او برگرد و به او بگو: نه به رضایت تو زندانی ات
کرده ایم و نه به رضایت تو برایت خدمتکار گماشته ایم! کنیز را نزد
او بگذار و بیا». واسطه نیز همین کار را انجام داد و برگشت. مدتی
بعد، هارون خادمش را به زندان فرستاد تا از حال کنیز جويا شود.
خادم به زندان رفت و [با کمال تعجب] دید آن کنیز به سجده
افتاده، سرش را بالا نمی آورد و همچنان می گوید: «قُدّوس!
». «!سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ»؛ یعنی: «خدایا! تو پاک و منزّهی، منزّهی

وقتی جریان را به هارون گزارش داد، هارون گفت: «به خدا
سوگند! موسی بن جعفر، دختر را جادو کرده است. او را بیاورید».
پس آن کنیز را نزد هارون آوردند، در حالی که می لرزید و نگاهش
را به آسمان دوخته بود [و ساکت بود]. هارون پرسید: «تو را چه
شده؟». کنیز گفت: «موضوع من، چیز تازه ای است [که تا به حال
تجربه نکرده بودم]. در حالی که من نزد موسی بن جعفر بودم، او

شب و روز به نماز می ایستاد و بعد از نماز هم مشغول [ذکر گفتن و] تسبیح و تقدیس خداوند می شد. به او عرض کردم: سرورم! شما کاری ندارید برایتان انجام دهم؟ فرمود: با تو چه کار دارم؟! عرض کردم: مرا برای خدمت به شما آورده اند. آن بزرگوار با دست اشاره کرد و فرمود: پس این ها چه کاره اند؟! نگاه کردم. باغی دیدم بسیار وسیع و زیبا که اول و آخر آن ناپیدا بود. پر بود از سکوهایی که با فرش های نفیس دیبا و زربفت فرش شده بود و روی آن فرش ها خدمتکارانی از مرد و زن بودند که هرگز کسی را به نیکویی آن ها مشاهده نکرده ام و هرگز لباسی همانند آنچه آن ها به تن داشتند، ندیده ام. لباس هایی از ابریشم سبز بر تن و تاج هایی از دُرّ و یاقوت بر سر و ظرف های آب و دستمال و غذاهای متنوعی آماده بر دست داشتند! با مشاهده این صحنه، در برابر خدای خود به سجده افتادم و در سجده بودم که این خادم به سراغم آمد و مرا بلند کرد.

«و اینک اینجا هستم»

هارون [خشمگین شد و] گفت: «ای پلید! شاید وقتی به سجده رفتی، خوابت برده و این ها را در خواب دیده ای!» کنیز گفت: «نه، به خدا سوگند. سرورم! این واقعیات را پیش از سجده دیدم. به خاطر

مشاهده این‌ها بود که به سجده افتادم». هارون به خادم خود گفت:
«این ناپاک را بگیر و مراقب باش کسی این مطلب را از او نشنود
آن کنیز به نماز روی آورد [و از آن پس، همواره مشغول نماز بود] و
هنگامی که علت آن را می‌پرسیدند، می‌گفت: «عبد صالح (موسی
بن جعفر علیهما السلام) را در چنین حالتی دیده‌ام». هنگامی که از
خاطره آن روز سؤال می‌شد، می‌گفت: «وقتی چشم من باز شد و
آن صحنه‌ها را دیدم، کنیزکانی که آنجا بودند، مرا صدا کردند و
گفتند: فلانی! از بنده صالح خدا دور شو تا ما نزد او بیاییم. ما از آن
اوییم، نه تو

راوی این داستان می‌گوید: آن کنیز همواره در همین حال
[عبادت و بندگی خدا] سپری می‌کرد تا این که چند روز قبل از
شهادت امام کاظم علیه السلام از دنیا رفت

امام رضا(ع) می‌فرمایند: عمل زنا گناهش از آدم کشی و قتل نفس
بیشتر است زیرا شخص قاتل جز مقتول کسی را فاسد نگرداند ولی
شخص زناکار با این کارش نسلی را تا روز قیامت فاسد می‌گرداند.
(تفسیر جامع البیان، جلد 4 صفحه 461)

امام رضا(ع) دختر را بغل نکرد

آقا علی بن موسی الرضا(ع) نشسته بودند، دختر بچه ای وارد شد هر کسی دستی به سرش کشید- انسان به بچه کوچک عواطف شهوانی ندارد غالباً احساسی و عاطفی است- وقتی پیش امام رضا(ع) رسید، آقا فرمود: چند سالش است؟ گفتند: آقا، پنج سالش است. با دست اشاره کرد او را ببرند. بعد فرمود: دیگر بی حجاب در جمع نیاید.

امیرالمومنین علیه السلام در وصیت خود به امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «با پوشش و حجابی که برای همسرانت قرار می دهی، چشم آنان را از هوس و حرام باز می داری، چرا که حجاب برای آنها ثبات بیشتری به ارمغان می آورد. از خروج بی حساب و بی رویه زنان جلوگیری کن، زیرا مفاسدی دارد؛ و اگر می توانی، کاری کن که همسرانت غیر از تو را نشناسند و با مردان رفت و آمد نداشته باشند

رسول خدا(ص) می فرماید: برای زن جایز نیست مچ پایش را برای مرد نامحرم آشکار سازد و اگر مرتکب چنین عملی شد اول اینکه: خداوند سبحان همیشه او را لعنت می کند. دوم اینکه: دچار خشم و غضب خداوند بزرگ می شود. سوم اینکه: فرشتگان الهی هم او را لعنت می کنند. چهارم: عذاب دردناکی برای او در روز قیامت آماده شده است. هر زنی که به خداوند سبحان و روز قیامت ایمان دارد زینتش را برای غیر شوهرش آشکار نمی کند و همچنین موی سر و مچ پای خود را نمایان نمی سازد و هر زنی که این کارها را برای غیر شوهرش انجام دهد دین خود را فاسد کرده و خداوند را نسبت به خود خشمگین کرده است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: 1- زر و زیور خود را در منظر و دیدگاه غیر شوهر مگذار و در غیاب شوهر خود را خوشبو مکن و مچ پا را نشان مده اگر چنین کنید دینتان را تباه و خدا را به خشم آورده اید.

پیامبر اکرم(ص) زنان را از پوشیدن لباس های توجه برانگیز بر حذر می داشتند

امام صادق علیه السلام : زن وشوهری را نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند که شوهر با پسر آن زن-از شوهر دیگرش-لواط کرده بودوبه شهادت شهود، دخول کرده بود . امام دستور داد مرد با ضربات شمشیر به قتل برسد و آن نوجوان نیز کمتر از میزان حدّ، «. تازیانه بخورد

امام صادق علیه السلام : مردی را همراه پسر نوجوانی که با او لواط کرده بود، نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند و بینّه نیز علیه آنها به این عمل زشت شهادت داد . امام فرمودند: ای قنبر ! نطع وشمشیری بیاور ! آن گاه مرد ونوجوان با صورت روی آن فرش پوستی قرار داده شدند . سپس امر فرمود آن دو را با شمشیر به دونیم کردند

روزی خاتم پیامبران (ص)، در جمع مسلمانان سؤال کرد: مرا خبر « دهید که بهترین چیز برای زنان کدام است؟ [بسیاری از حاضران

جواب‌هایی دادند که مورد تأیید قرار نگرفت تا اینکه [حضرت زهرا علیهاالسلام عرض کردند: (خَيْرُ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالُ) بهترین چیز برای زنان آن است که مردی را نبینند و مردی هم آنان را نبیند. جواب صحیح فاطمه زهرا (س) پس از ناتوانی حاضران، چنان پیامبر(ص) را به وجد آورد که فرمود: فاطمه «.پاره تن من است

رسول خدا(ص) فرمود: «بوی خوش بهشت تا مسیر پیمودن پانصد سال راه، می رسد، ولی به مشام چند نفر نمی رسد، یکی از آن‌ها بی غیرت است

در تاریخ و روایات آمده: حکم بن ابی العاص پدر مروان در عین آن که مسلمان شده بود، و به مدینه هجرت نموده بود، شخصی هوسباز و منحرف بود، روزی پیامبر(ص) در حجره یکی از همسرانش بود، او از درز در به داخل آن حجره نگاه کرد، پیامبر(ص) از این چشم چرانی او به قدری ناراحت شد که عصای

سرکجی که نوک تیز داشت برداشت، و او را تعقیب کرد، او پابه فرار گذاشت و از دست پیامبر(ص) گریخت. پیامبر(ص) به او نرسید و فرمود: «اگر او را می گرفتیم، چشمش را بیرون می آوردیم.» سپس دستور داد او و فرزندش مروان را از مدینه به طائف تبعید نمودند. آنها در عصر پیامبر(ص) همچنان در تبعید به سر می بردند، بعد از رحلت پیامبر(ص) در عصر خلیفه اول و دوم نیز در تبعید بودند، تا این که آن ها در عصر خلافت عثمان به مدینه بازگشتند، و همین یکی از اعتراض های شدید مسلمانان به عثمان بود، که چرا اجازه بازگشت تبعید شدگان پیامبر(ص) به مدینه را داده است.

یحیی مازنی روایت کرده است: مدت ها در مدینه در خدمت حضرت علی (ع) به سر بردم و خانهاام نزدیک خانه زینب دختر امیر المؤمنین (ع) بود، به خدا سوگند هیچگاه چشمم به او نیفتاد و صدایی از او به گوشم نرسید. به هنگامی که میخواست به زیارت جدّ بزرگوارش رسول خدا (ص) برود، شبانه از خانه بیرون می رفت، در حالی که حسن (ع) در سمت راست او و حسین (ع) در سمت چپ او و امیر المؤمنین (ع) پیش رویش راه می رفتند.

هنگامی که به قبر شریف رسول خدا (ص) نزدیک می‌شد، حضرت علی (ع) جلو می‌رفت و نور چراغ را کم می‌کرد. یک بار امام حسن (ع) از پدر بزرگوارش درباره این کار سؤال کرد، حضرت [فرمود: می‌ترسم کسی به خواهرت زینب (س) نگاه کند

زینب کبری (س) عفت خویش را حتی در سخت‌ترین شرایط به نمایش گذاشت. او در دوران اسارت و در حرکت از کربلا تا شام، سخت بر عفت خویش پای می‌فشرد. مورخین نوشته‌اند: «او صورت خود را با آستینش می‌پوشاند؛ چون روسریش از او گرفته شده بود»

آن بانوی بزرگوار برای پاسداری از مرزهای حیا و عفاف بر سر یزید فریاد برآورد که «ای پسر آزاد شده‌های (جدمان پیامبر اسلام) (ص)، آیا این از عدالت است که زنان و کنیزکان خویش را پشت پرده نشانی، و دختران رسول خدا (ص) را به صورت اسیر به این سو و آن سو بکشی؟ نقاب آنان را دریدی و صورت‌های آنان را آشکار ساختی»

اهمیت حجاب فاطمی در دوران اسارت خاندان اهل بیت

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام دشمن به خیمه‌ها حمله کرد¹ و چادر از سر زنان و اهل بیت امام کشیدند اما قبل از آنکه دشمنان به خیمه‌ها حمله کنند، اهل بیت امام حسین علیه السلام برخی کارها انجام داده بودند که از لحاظ حجاب کمتر آسیب بینند از جمله:
آن کارها این بود:

اهل بیت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا چادرهایشان را ۱- به کمرشان گره زده بودند تا موقع حمله به خیمه‌ها هنگام فرار [حجابشان حفظ شود. 1]

زنان عرب در آن زمان به جز چادر و و روبند لباس بلند هم زیر ۲- چادر می پوشیدند که موی سر و بدن را می پوشاند. و مسلما اهل بیت امام حسین علیه السلام قبل از حمله به خیمه‌ها بیشتر از همیشه

دقت داشتند که لباس‌های زیرین را بپوشند. سپاه دشمن هم فقط
[چادر و لباس رویین آن‌ها را غارت کرده بود. 2]

حضرت زینب سلام‌الله‌علیها به زنان و دختران گفت هر چه ۳-
زیورآلات و اسباب و وسایل دارید جمع کنید تا دشمن بیاید ببرد و
خودش هم لباس کهنه‌ای بر تن کرد و وقتی سپاه عمر سعد به
خیمه‌ها حمله کردند حضرت زینب سلام‌الله‌علیها فریاد زد: عمر سعد
اگر قصد شما اسباب و زیورآلات است ما آن‌ها را می‌دهیم فقط به
سپاهت بگو به اهل بیت پیامبر دست نزنند. بعد بچه‌ها و زنان را در
گوشه‌ای جمع کرد و گفت: هر کس می‌خواهد اسباب و اموال
دختران علی و فاطمه سلام‌الله‌علیها را غارت کند بیاید ببرد.
[عده‌ای از سربازان آمدند و اموال را بردند. 3]

موقع حمله به خیمه‌ها امام سجاد علیه‌السلام دستور داد زنان و ۴-
[دختران از خیمه‌ها فرار کنند تا کمتر دیده شوند و اذیت شوند. 4]

وقتی دشمن به خیمه‌ها حمله کرد و چادر از سر اهل بیت امام² کشید آنان با گریه و فریاد به نزد امام سجاد علیه‌السلام رسیدند و عمر سعد آمد زنان از او درخواست کردند که لباس‌های غارت‌شده را به آن‌ها برگرداند عمر سعد به لشکریان گفت هر کسی از اسباب [اینان چیزی برده پس دهد اما هیچ کسی چیزی پس نداد. 5]

در مسیر کوفه و در روی شتران و مجلس ابن زیاد و یزید حضرت³ زینب سلام‌الله‌علیها و دختران امام حسین علیه‌السلام با آستین لباسشان صورت خود را می‌پوشاندند تا نامحرمان صورت آنان را [نبینند. 6]

زنان غیر بنی‌هاشمی دور حضرت زینب سلام‌الله‌علیها حلقه⁴ می‌زدند تا نامحرم آنان را نبیند مثلاً در مجلس یزید وقتی وارد شدند زنان دور حضرت زینب سلام‌الله‌علیها حلقه زدند تا نامحرمان [او را نبینند. 7]

وقتی اسرا به کوفه رسیدند آن زن کوفی خواست به آنها نان و [5]
خرما صدقه دهد ولی قبول نکردند ولی از او چادر و و مقنعه و
[پارچه را قبول کردند. 8]

در نزدیکی ورودی شام حضرت ام کلثوم به شمر گفت: ما را از [6]
دروازه‌ای وارد کن که مردم کمتر به ماه نگاه کنند، آنقدر مردم به
[ما نگاه کردند که خوار شدیم. 9]

حضرت سکینه به سهل شامی گفت مقداری پول به نیزه‌دارها بده [7]
تا سرها را از ما جدا کنند تا مردم به سرها نگاه کنند و اینقدر به ما
[نگاه نکنند. 10]

و اینگونه اهل بیت امام حسین علیه السلام تلاش می کردند که [8]
حجاب خود را در آن شرایط هم حفظ کنند

منابع: [?]

- «تسابق القوم على نهب بيوت آل الرسول و قرء عين البتول [1] حتى جعلوا ينتزعون ملحفة المرأة على ظهرها و خرج بنات آل رسول الله و حريمه يتساعدون على البكاء؛ مردم برای غارت خانه‌های اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نور چشم فاطمه علیها السلام حمله بردند. حتی چادری که زن به کمرش بسته بود می کشیدند و می بردند و دختران و زنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خیمه‌ها بیرون ریختند و دسته جمعی (می گریستند.) (سید ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۷۷
- انساب الاشراف، ج 3، ص 204. تاریخ طبری، ج 5، ص 453. [2] امالی، ص 164.
- .. انساب الاشراف، ج 3، ص 204 [3]
- .. موسوعة كربلا لیب، ج 2، ص 230 [4]
- ارشاد مفید، ص 469؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص 201؛ کامل [5] ابن اثیر، ج 4، ص 79 و بحار الانوار، ج 45، ص 61.
- امالی صدوق، ص 166. خصائص زینبیه، ص 156. معالی [6] السبطین، ج 2.

.. تاریخ طبری، ج 5، ص 457 [7]

.. بحار الانوار، ج 45، ص 108 و 114 [8]

.. همان، ص 127 [9]

.. همان [10]

یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام به نام «ابو صباح کنانی» به خانه امام باقر علیه السلام آمد و کوبه در را کوبید. کنیز امام پشت در آمد و در را باز کرد. ابوصباح دست بر سینه کنیز نهاد و گفت: «به».

آقاییت بگو ابوصباح کنانی اجازه ورود می خواهد

امام باقر علیه السلام که از دست نهادن ابوصباح بر سینه کنیزش اطلاع یافته بود، غیرتش به جوش آمد و به قدری ناراحت شد که «همان لحظه فریاد زد: «ادْخُلْ لَا امَّ لَک؛ ای بی مادر! وارد شو».

ابو صباح وارد خانه شد. امام را عصبانی و خشمگین دید. به عذرخواهی پرداخت.

امام با تندی به او فرمود: تو خیال می کنی این دیوارها مانع ما از
!آگاهی به پنهانی هاست؟ چرا چنین کردی؟

فَإِيَّاكَ أَنْ تُعَادَ إِلَى مِثْلِهَا [1] پرهیز از اینکه این کار ناپسند را تکرار
!کنی

:پی نوشت

.بحارالانوار، ج 46، ص 248 . [1]

ازمفضل از امام صادق علیه السلام ، در توصیف شیعیان واقعی نقل
شده، آن حضرت چنین می فرمایند: «انما شيعه جعفر من عف بطنه و
فرجه و اشتد جهاده و عمله لخالقه و رجاء ثوابه و خاف عقابه فاذا
رايت اولئك ، فاولئك شيعه جعفر» پیروان حقیقی جعفر بن محمد،
کسانی هستند که در برابر شکم پرستی و بی بند و باری جنسی، عفت

و(در راه بندگی خدا) تلاش و کوشش فراوان دارند، به ثواب او
امیدوارند و از عقاب او بیمناک

به همین دلیل، پیوسته، در راه حق حرکت می کنند . هرگاه کسی
را با این صفات بینی، آنها پیروان و شیعیان جعفر بن محمد علیه
(السلام می باشند .) میزان الحکمة 2/1539

عفاف امام حسن مجتبی (ع)

ابن شهر در مناقب می نویسد که : در ابواء زنی بادیه نشین خدمت
حضرت مجتبی (ع) رسید در آن حال امام حسن (ع) مشغول نماز
بود نماز کوتاه نمود و فرمود : کاری داشتی ؟ جواب داد : آری .
پرسید : حاجت تو چیست ؟ گفت : من زنی بی شوهرم به این مکان
وارد شده ام و مایلیم از شما کام بگیرم ! حضرت (ع) فرمود : دور شو
از من ! می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی ؟ ولی آن
زن پیوسته در صدد دل بردن از آن حضرت بود . حضرت شروع به
گریه کرد و در این بین می فرمود : دور شو وای بر تو . کم کم
گریه آن جناب شدید شد . زن که حال امام حسن مجتبی (ع) را

مشاهده کرد او هم شروع به گریه نمود . امام حسین (ع) وارد شد ، دید برادرش با این زن هر دو گریه می کنند . سیلاب اشک امام حسن (ع) چنان برادر را تحت تاثیر قرار داد که او هم شروع به گریه کرد . عده ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می کرد ، گریه آن ها را می گرفت تا این که صدای گریه ایشان بلند شد . زن بادیه نشین خارج گردید . اصحاب هم متفرق شدند . مدتی از آن پیشامد گذشت . حسین بن علی (ع) از نظر عظمت و جلالت برادر خویش ، سبب گریه را نپرسید . نیمه شبی که امام حسن (ع) خواب بود ، ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود . امام حسین (ع) پرسید : چه شده برادر جان ؟ امام حسن (ع) فرمود : خوابی دیدم و از آن جهت گریه می کنم . تفضیل خواب را جویا شد . حضرت فرمود : تا زنده ام به کسی مگو . یوسف صدیق را در خواب دیدم . مردم برای تماشای او جمع شده بودند من هم جلو رفته او را تماشا می کردم ، همین که حُسن و زیبایی اش را دیدم ، گریه ام گرفت . یوسف به سوی من توجه نمود و گفت : برادرم چرا گریه می کنی پدر و مادرم فدایت باد . گفتیم : به یاد آوردم جریان تو را با زن عزیز مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی ، به

زندان افتادی ، پدر پیر و کهنسالت یعقوب در فراق تو چه دید ،
برای آن گریه می کنم و در شگفتم از نیروی تو چه اندازه
خودداری ؟ یوسف گفت : چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به
آن زن بادیه نشین که او در ابواء با تو مصادف شد . چه حالی پیدا
کردی ، دیدی چگونه اشک ریختی ؟

مناقب ابن شهر آشوب^[۲]

امام جواد(ع) به رقاص ها اعتنا نکرد

ابن شهر آشوب و دیگران از محمد بن ریّان روایت کرده اند که
گفت: مأمون هر نیرنگی زد که امام جواد (ع) را مانند خودش، از
مردم دنیا سازد و به هوی و هوس مایل کند، ممکن نشد و نیرنگ او
در امام اثر نکرد تا زمانی که خواست دختر خود را به خانه وی
بفرستد زفاف و پیوند زناشوئی انجام گیرد، صد کنیز بسیار زیبا معین
کرد هر کدام جامی در دست گیرند که در آن جواهری باشد با

این جلال از امام استقبال کنند. در آن وقتی که وی وارد می شود
و در حجله دامادی می نشیند، کنیزان به آن دستور رفتار کردند
ولی امام جواد (ع) توجهی به آنان نفرمود

اهل بیت از ظلم کردن به دور بودند...

معمولا کسانی که حاکم می شوند در طول حکومتشان ظلمهای زیادی می نمایند. که داستانهای خیلی ناراحت کننده ای از جنایات و ستمهای شاهان نقل شده است

اما اهل بیت هرگز به کسی ظلم نکردند اگرچه خود مظلوم بودند و مردم و منافقین و خلفای ال ابوسفیان و بنی امیه و بنی عباس به آنها ظلمهای زیادی نمودند که چهار نفر از امامان معصوم بدست ال ابوسفیان و بنی امیه شهید شدند و شش نفر از امامان بدست خلفای بنی عباس شهید شدند و امیرالمومنین هم بدست خوارج بشهادت رسیدند

اهل بیت مظهر مهربانی و رحمت بودند و خداوند فرمود:
وما ارسلناک الا رحمه للعالمین. ای پیامبر ما تو را نفرستادیم مگر رحمت برای اهل عالم

زن سیاهپوستی در مدینه بود

پیامبر گرامی اسلام، حتی از ضعیف ترین آدم ها یاد می کرد: زن سیاهپوستی در مدینه بود که کارهای مسجد را انجام می داد. چند روزی خبری از او نشد. حضرت سراغ او را گرفت، گفتند: او مرده است. پیامبر (صل الله علیه و آله) فرمود: شما با ندادن این خبر، مرا آزردید. سپس فرمود: اکنون قبر او را به من نشان دهید. حضرت به کنار قبر آن زن رفت، بر او درود فرستاد و فرمود: این قبور گرفتار ظلمت هستند و با درود و صلوات ما بر آنها، نورانی می شوند.

اخلاق محمدی باعث مسلمان شدن یهودی شد

پیامبر صلی الله علیه و آله همسایه ای یهودی داشت که وی را بسیار اذیت می-کرد، هر روز از پشت بام خاکستر همراه آتش بر روی سر آن حضرت می ریخت. این کار در ظاهر به عنوان ریختن زباله و خاکستر در کوچه، و در حقیقت به منظور ابراز خشم و کینه یهودی نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله انجام می شد، و پیامبر

کریمانه از کنار آن می گذشت. تا اینکه یک روز خبری از مرد
یهودی نشد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از غیبت آن مرد سوال
کرد. گفتند خوشبختانه بیمار گشته، و بر اثر بیماری مزاحمت-هایش
قطع شده است. فرمود: باید به عیادتش برویم! به سمت خانه اش
حرکت کرد. درب خانه یهودی را کوبید. همسرش به پشت در آمد
و سوال کرد: کیست؟ حضرت فرمود: پیامبر مسلمانان به دیدار و
عیادت همسایه بیمار خود آمده است! زن ماجرا را به شوهرش گفت.
مرد یهودی که بسیار تعجب کرده بود، و در مقابل عملی غیر قابل
پیش بینی قرار گرفته بود، گفت:

در را باز کن تا داخل شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد، و
کنار بستر بیمار نشست. و از حال بیمار پرسید، و به گونه ای برخورد
کرد که گویا هیچ اذیت و آزاری از این مرد یهودی به آن حضرت
نرسیده است..مرد یهودی که از فرط خجالت صورت خویش را می
پوشانید و در برخورد با این اخلاق کریمانه پیامبر اسلام مبهوت شده
بود، از آن حضرت پرسید این نوع برخورد آیا اخلاق شخصی
شماست، یا جزء دستورات دینی محسوب می شود؟ حضرت فرمود:
جزء دستورات دینی است، و ما به همه مسلمین سفارش می کنیم که

چنین کنند. مرد یهودی با برخورد زیبا و پرجاذبه پیامبر اسلام صلی
(الله علیه و آله مسلمان شد) (تفسیر نمونه: ج 24، ص 371)

الیوم یوم المرحمه

مهمترین رفتار مهرورزانه و انعطاف پذیری پیامبر(ص) با مردم در
هنگام اقتدار سیاسی است که نمونه ای از آن در روز فتح مکه
متجلی گشت؛ در آن روز سرنوشت ساز که پس از سالیانی جهاد
و مشقت، مکه را فتح کرد و دشمنان اسلام را به زانو درآورد، می
توانست انتقام آزارها و اهانت ها و قتل و غارت ها را بگیرد اما
پیامبر(ص) فرمان عفو عمومی صادر کرد و از تقصیرهای وحشتناک
آنها رحیمانه گذشت؛ در روز فتح مکه، هنگام ورود سپاه اسلام با
تجهیزات کامل و آرایش خاص به شهر مکه، سعد بن عباد از
بزرگان صحابه و افسران سپاه پیامبر اسلام، رجزهایی با این
مضمون خواند که: امروز روز نبرد است امروز جان و مال شما
حلال شمرده می شود قلب عطوف و مهربان پیامبر(ص) از
شنیدن این اشعار، سخت غمگین شد و جهت تنبیه آن افسر، او
را از مقام فرماندهی عزل نمود و پرچم را به پسروی، قلیل بن

سعد سپرد و شعار را اصلاح کرد؛ فرمود: امروز روز مرحمت، گذشت
(و مهرورزی است). (فروغ ابدیت، ۲ / ۳۳۷؛ سیره بن هشام، ۴ / 49
این مهربانی برای مردم مکه، که سالها با آن حضرت خصومت
ورزیده و جنگ های بسیاری را بر او و یارانش تحمیل کرده بودند،
عجیب می نمود و نسیم ملایم رحمت، آنان را به عفو رهبر
بزرگ، امیدوار کرده و دلها را به پذیرش اسلام، متمایل ساخت،
مصادیق بسیاری از عفو کریمانه پیامبر اسلام را، تاریخ گواهی می
دهد. (المغازی، 2 / 853؛ سیره ابن هشام، 4 / 60)

مهربانی امام حسین (ع) نسبت به فقرا

روزی امام حسین (ع) از راهی عبور می کرد، چند نفر فقیر را دید که
پلاسی روی خاک افکنده اند، و تکه های خشک نان در دست دارند و
می خورند، وقتی امام را دیدند، او را به جمع خود برای خوردن نان دعوت
نمودند. امام با کمال محبت نزد آنها رفت و کنار آنها نشست، از نان
خشک آنها خورد و این آیه را خواند: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ؛ خداوند
متکبران را دوست ندارد»¹⁵ سپس با نگاهی مهربانگیز به آنها فرمود:
«من دعوت شما را پذیرفتم، اکنون نوبت شما است که دعوت مرا برای

ناهار بپذیرید.» آنها دعوت امام را پذیرفتند و همراه آن حضرت به خانه آمدند، امام حسین(ع) به خدمت کار خانه فرمود: آنچه از غذا در خانه هست برای مهمانان بیاور، او غذا آورد، و امام از آنها پذیرایی خوبی کرد.^{۱۲}

ابوعبیده می گوید: در سفری سوار بر یک شتر با امام باقر(ع) هم سفر بودم، من در یک طرف کجاوه و آن حضرت در طرف دیگر آن بود. هنگام سوار شدن، نخست من سوار می شدم، بعد او سوار می شد، وقتی هر دو در جای خود قرار می گرفتیم، آن حضرت به من سلام می کرد و مانند مردی که دوست خود را تازه دیده است مصافحه می نمود و احوال پرس می کرد و هنگام پیاده شدن، آن حضرت زودتر از من پیاده می شد. وقتی در زمین قرار می گرفتیم، آن حضرت به من سلام می کرد، و باز مانند کسی که بعد از مدت ها دوستش را تازه دیده به گرمی مصافحه می کرد و احوال پرس می نمود. به آن بزرگوار عرض کردم: شما به گونه ای رفتار می کنید که هیچ کس آن گونه رفتار نمی کند!

در پاسخ فرمود: «آیا نمی دانی که پاداش دست دادن به هم چقدر فراوان

بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹^{۱۲}

است؟ مؤمنان وقتی که به همدیگر می‌رسند و با هم مصافحه می‌کنند، آن چنان گناهانشان می‌ریزد که برگ درختان (در پاییز) می‌ریزد، خداوند به آنها به نظر رحمت می‌نگرد، تا از همدیگر جدا گردند^{۱۳}.

به راستی که پیرو این امامان برگزیده الهی هستیم، آیا نباید به آنها اقتدا کرد و نسبت به همدیگر با کمال صمیمیت و مهربانی رفتار کنیم؟

محمد بن سهل قمی می‌گوید: در سفر مکه به مدینه رفتم، در آن جا - 11 به محضر امام جواد(ع) رسیدم، خواستم لباسی را از آن بزرگوار به عنوان برکت زندگی بگیرم، فرصتی به دست نیامد، با حضرت خداحافظی نموده و از خانه‌اش بیرون آمدم، تصمیم گرفتم در این مورد نامه‌ای برایش بنویسم و تقاضای لباس کنم. نامه را نوشتم و به مسجد رفتم و پس از انجام دو رکعت نماز و استخاره به قلبم آمد که نامه را نفرستم، از این رو نامه را پاره کردم و همراه کاروان از مدینه به سوی وطن حرکت نمودیم، فاصله زیادی از مدینه دور شده بودیم، ناگاه شخصی نزد من آمد و دستمالی در دستش بود که آن لباس مورد آرزوی من در درون آن قرار

۱۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۹

داشت. از افراد می‌پرسید: محمد بن سهل قمی کیست؟ تا این که مرا پیدا کرد و آن دستمال را به من داد و گفت: «مولایم (امام جواد) این لباس را برای شما فرستاده است.» نگاه کردم دیدم دو لباس مرغوب و نرم است.

او نیز آن لباس‌ها را گرفت و تا آخر عمر نزد او بود، وقتی که از دنیا رفت، پسرش احمد با همان دو لباس، پیکر او را کفن نمود.^{۱۴}

روزی امام کاظم(ع) در کنار مردی ژولیده و غبارآلود می‌گذشت، به او سلام کرد و با مهربانی ویژه‌ای در نزد او نشست و مدتی طولانی با او به گفت و گو پرداخت، آن‌گاه با محبت سرشاری به او فرمود: «برای خدمت گذاری حاضرم، هر کاری داری بگو انجام دهم

شخصی با دیدن این منظره، شگفت زده شد و به امام عرض کرد: «عجبا! شما در کنار این مرد (ژولیده و خاک آلود و کوخ‌نشین) آمده‌ای و همنشین او شده‌ای، و اکنون هم به او اعلام می‌کنی که آماده خدمت گذاری هستی؟ با این که به او سزاوار است که تو را خدمت کند؟»

امام کاظم(ع) در پاسخ فرمود: «این شخص بنده‌ای از بندگان خدا

مختار الخرائج، ص 273¹⁴

براساس کتاب خدا (قرآن) است، و برادر دینی من، و همسایه من در شهرهای خدا است، پدر من و او (حضرت آدم «ع» یکی است، و او بهترین پدران است و بالاترین دین، دین اسلام است که ما را به همکاری دعوت کرده است. شاید روزگار دگرگون شود و ما دست نیاز به سوی او دراز کنیم، و خدا ما را پس از فخر بر او، در برابرش کوچک نماید.» سپس امام کاظم (ع) شعری خواند که معنایش این است: «با کسی که در ظاهر، تناسبی برای ارتباط با ما ندارد، رابطه برقرار می‌سازیم، از ترس این که مبادا بدون دوست گردیم.»^{۱۵}

پیامبر اعظم (ص) وقتی لشکر اسلام را بسیج می‌کرد سپاه را با تمام افراد لشکر احضار نموده و به ایشان می‌فرمود: «بروید بنام خدای تعالی و استقامت جوئید به خدای و در راه خدا و بر ملت پیغمبر خدا جهاد کنید. مکر نکنید، از غنائم سرقت نکنید و کفار را بعد از قتل مثله نکنید و پیران و اطفال و زنان را نکشید و رهبانان را که در غارها و بیغوله‌ها جای دارند بقتل نرسانید، حیوانات حلال گوشت را نکشید مگر اینکه برای تغذیه به آنها نیاز داشته باشید. هرگز آب مشرکان را زهرآلود نکنید.

۱۵. اعیان الشیعه، چاپ ارشاد، ج ۲، ص ۷

شیخون بر دشمن نزنید. درختان را از بیخ قطع نکنید مگر اینکه مضطر باشید و درختان میوه را برنیاورید و حرث و زرع و نخلستان را نسوزانید و می فرمود: من بیشتر دوست دارم که شما را در موقع مراجعت (از جهاد) همراه با مردمی ببینم که به اسلام گرویده اند نه با عده ای. کودکان و زنانی که پدران و شوهران آنها را کشته باشید.

هنگامی که پیامبر اعظم (ص) نزد قبیله یهودی بنی نضیر رفت تا در پرداخت دیه دو مقتول از طایفه بنی عامر که به دست «عمرو بن امیه» (یکی از مسلمانان) کشته شده بود، از آنها یاری و کمک بگیرد (بر اساس پیمانی که با رسول خدا بسته بودند بنی نضیر متعهد شده بود کمک کند) آنان در نهان توطئه کردند که رسول خدا (ص) را به قتل برسانند. خداوند رسول اعظم (ص) را آگاه کرد. و پیامبر (ص) دستور آماده باش برای جنگ به مسلمانان داد و این آیه درباره یهودیان توطئه گر و پیمان شکن که مسلمانان از آنان کینه به دل داشتند نازل شد. «...و لا یجرمنکم شأن قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی...» (هرگز دشمنی با قومی شما را به بی عدالتی وادار نکند، به عدالت رفتار کنید که به تقوا نزدیکتر است. »

به مسلمانان تذکر داد تا مبادا به خاطر دشمنی که با یهود دارند به بی عدالتی با آنها رفتار کنند. این در حالی بود که بنی النضیر با پیامبر(ص) پیمان بسته بودند که هرگز بر ضرر رسول خدا(ص) و یاران او قدمی بر ندارند و به وسیله زبان و دست ضرری به او نرسانند... هرگاه بر خلاف متن پیمان رفتار کنند، دست پیامبر در ریختن خون و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندان آنها باز خواهد بود.() با این حال پیامبر اعظم(ص) با عدالت و مهربانی و گذشت با آنها رفتار نمود و به کمتر از آن چیزی که به آنها قرار گذارده بود مجازات نمود.

هنگامی که پیامبر اعظم (ص) «خالد بن ولید» را برای تبلیغ و شکستن بت «عزی» به سرزمین قبیله «جذیمه بن عامر» رهسپار کرد و به او دستور داد که خونی نریزد و از در جنگ وارد نشود، اما وی به دستور پیامبر عمل نکرد و عده ای از بنی جذیمه را به قتل رساند. وقتی خبر جنایت خالد به گوش پیامبر رسید. سخت ناراحت شد. فوراً به علی(ع) مأموریت داد که به میان قبیله مزبور برود و خسارت جنگ و خونبهای افراد را به طور دقیق پیردازد. علی(ع) در اجرای دستور پیامبر به قدری دقت به خرج

داد که حتی قیمت ظرف چوبی که سگان قبیله در آن آب می خوردند و در برخورد خالد شکسته شده بود، پرداخت

علی(ع) این دست پرورده پیامبر اعظم(ص) کار عدالت را به فرمان پیامبر(ص) به چنان صحنه ای زیبا و به یادماندنی تبدیل کرد تا صحنه جنایات خالد از ذهن مردمان کمی زدوده شود. علی(ع) حتی مبلغی به کسانی که از حملات خالد ترسیده بودند پرداخت و کاملاً از آنان دلجوئی کرد. پیامبر اعظم(ص) روش عادلانه علی(ع) را تحسین کرد و سپس رو به قبله ایستاد و به حالت استغاثه گفت: «خدایا تو آگاهی که».

() من از جنایت خالد بیزارم و من هرگز به او دستور جنگ نداده بودم

پیامبر اعظم(ص) سفارش می نمایند که اگر دوست دارید فرزندانان در هنگام نیاز در نیکی کردن و محبت کردن به شما با عدالت رفتار کنند و از خط و مدار عدل خارج نشوند شما هم در کار بخشش بین آنها با عدالت رفتار کنید: «اعدلو بین أولادکم بالنحل کما تحبون أن یعدلوا بینکم فی البر و الطف؛() شما که می خواهید فرزندانان در نیکی و

محبت با شما به عدالت رفتار کنند در کار بخشش با آنها با عدالت رفتار کنید.»

پیامبر اعظم(ص) حتی در بوسیدن کودکان، امت و پیروان خود را به عدالت سفارش می کردند. علی (ع) می فرماید: پیامبر اعظم(ص) مردی را دید که دو کودک داشت یکی را بوسید و دیگری را نبوسید. آن حضرت فرمود: چرا بین آنان با عدالت رفتار نمی کنی؟

مسئله تساوی انسان‌ها، هم در سخنان پیامبر و هم در سیره عملی آن حضرت تجلّی یافته است. آن حضرت در خطبه‌ای که پس از فتح مکه ایراد نمودند فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا رَبُّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّا أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا، لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ وَلَا لَأَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ وَلَا لَأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ إِلَّا بِالتَّقْوَى. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ - لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ؛ ای مردم! آگاه باشید که پروردگارتان یکی است و پدرتان یکی است. بدانید که نه عرب بر عجم و نه عجم بر عرب، و نه سیاه بر سفید و نه سفید بر سیاه برتری دارد، مگر به تقوا. آیا پیام را رساندم؟ حاضران به غایبان برسانند.

از امام صادق(ع) روایت شده است که وقتی آیه زکات نازل شد، چون یکی از مصارف زکات (عاملین علیها) (یعنی کسانی که به امر جمع‌آوری زکات می‌پردازند) می‌باشد، عده‌ای از بنی‌هاشم خدمت پیامبر آمدند و تقاضا نمودند که به خاطر خویشاوندی جمع‌آوری زکات را به آنان واگذار نماید تا در نتیجه، سهمی از زکات از آن آنان باشد. پیامبر فرمودند: «صدقه و زکات بر من و بر بنی‌هاشم حرام است.» در ادامه فرمودند: «آیا گمان می‌کنید من شما را بر دیگران ترجیح می‌دهم؟ آن حضرت از شفاعت کردن در برداشتن حدود الهی (قوانین جزایی و کیفری اسلام) به شدت نهی می‌کرد و این کار را موجب عذاب و عقاب خداوند در جهان آخرت می‌دانست

أَنَّهُ نَهَى عَنِ الشَّفَاعَةِ فِي الْحُدُودِ وَقَالَ: مَنْ شَفَعَ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ «
«لِيُبْطِلَهُ وَ سَعَى فِي إِبْطَالِ حُدُودِهِ عَذَّبَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ

در غزوه حنین، پس از آنکه به دستور آن حضرت زنان و کودکان «هوازن» باز گردانده شدند، مردم گرد پیامبر را احاطه کرده، خواهان

تقسیم غنایم شدند. آن حضرت به درختی تکیه دادند، ردای ایشان را از دوششان کشیدند و بردند. پیامبر رو به آنان کرد و فرمود: «ای مردم! ردای مرا پس دهید. به خدا سوگند، اگر شما را به عدد درختان تهامه گوسفند و شتر باشد همه را بر شما قسمت می‌کنم و در من بخلی، بررسی و دروغی نخواهید یافت.» آن‌گاه کنار شتری ایستاد و قدری کرک از کوهان شتر میان دو انگشت خود گرفت و گفت: «ای مردم، به خدا سوگند که از غنایم شما و از این پاره کرک جز خمس آن حقی ندارم. آن خمس هم به شما داده می‌شود. حال هر که از غنایم، حتی نخ و سوزنی برداشته است، باز گرداند؛ زیرا خیانت در غنایم در روز قیامت «برای خیانت کار ننگ و آتش و بدنامی خواهد بود

مردی از انصار دسته‌ای نخ موپین آورد و گفت: یا رسول‌الله، این نخ‌های موپیی را برداشته‌ام تا پالان شتر خود را با آن بدوزم. حضرت فرمود: «آنچه سهم من است از آن تو باشد.» مرد انصاری گفت: اگر کار به این «سختی است نیازی به آن ندارم، و آن را میان غنایم انداخت

مردی دیگر آمد و گفت: ای رسول خدا، این ریسمان را موقعی که دشمن به هزیمت رفته بود یافته‌ام. آیا می‌توانم با آن بارهای خود را ببندم؟ حضرت فرمود: «سهم من از آن تو باشد، ولی با سهم مردم چه می‌کنی؟»

آن حضرت در حجه‌الوداع هنگامی که خواستند رباخواری را در میان مردم باطل اعلام نمایند، برای اینکه عملاً به تبعیض در اجرای قانون خط بطلان بکشند، ابتدا از عمویشان عبّاس شروع کردند و هر چه عباس از بهره پول در ذمه مردم داشت، باطل ساخت و فرمود: «إِنَّ رَبَّ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ وَإِنَّ أَوَّلَ رَبِّ ابْدَاءٍ بِهِ رَبَّ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»؛²⁴ ربای دوران جاهلیت برداشته شد و اولین ربایی را که از دربرداشتن آن آغاز می‌کنم. ربای عبّاس بن عبدالمطلب است.

و آن گاه که خواستند به خون‌های ریخته شده در دوران جاهلیت پایان دهند، از خون عامر بن ربیع، که از نزدیکان ایشان بود شروع کردند و فرمودند: «وَإِنَّ دِمَاءَ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ وَإِنَّ أَوَّلَ دِمٍّ ابْدَاءٍ بِهِ دِمُّ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ».

در فتح مکه، زنی از قبیله بنی مخزوم مرتکب سرقت شد و از نظر قضایی جرمش محرز گردید. خویشاوندان آن زن، که هنوز رسوبات نظام طبقاتی دوران جاهلیت در مغزشان مانده بود، اجرای مجازات - یعنی حدّ سرقت - را نسبت به آن زن ننگ خانواده اشرافی خود می‌دانستند. به همین دلیل، برای متوقف ساختن اجرای حدّ سرقت، به تلاش افتادند و به همین منظور، اسامه بن زید را، که مانند پدرش زید نزد پیامبر محبوبیت داشت، وادار به شفاعت نمودند. اما همین که اسامه زبان به شفاعت گشود، پیامبر(ص) خشمگین شدند و با عتاب فرمودند: «چه جای شفاعت است؟ مگر می‌توان حدود و قانون خدا را بلا اجرا گذاشت؟» و فوراً دستور مجازات صادر نمودند. اسامه متوجه لغزش خود شد و عذرخواهی نمود.

پیامبر(ص) برای اینکه فکر تبعیض در اجرای قانون را از ذهن مردم بیرون نمایند، عصر همان روز به ایراد خطبه پرداختند و به مسئله عدالت در اجرای قانون اشاره نموده، فرمودند: «اقوام و ملل پیشین دچار سقوط و انقراض شدند؛ بدین سبب که در قانون تبعیض روا می‌داشتند؛ هرگاه یکی از طبقات بالا مرتکب جرم می‌شد او را از مجازات معاف می‌کردند،

و اگر کسی از زیردستان به جرم مشابه آن مبادرت می‌ورزید او را مجازات می‌کردند. قسم به خدایی که جانم در قبضه اوست! در اجرای عدل درباره هیچ کس فروگذاری و سستی نمی‌کنم، اگرچه مجرم از «نزدیکان من باشد

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقَسِّمُ لَحَظَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَيَنْظُرُ إِلَى ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ. حَدِيث

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، نگاههایش را بین اصحابش تقسیم می‌کرد و به این و آن یکسان نگاه می‌کرد

: امام علي عليه السلام فرمود:

وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي مَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا
جَلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ

به خدا سوگند! اگر اقلیمهای هفتگانه با آنچه در زیر آسمانها است به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم ، هرگز نخواهم کرد

اهل بیت از بزدلی و ترسو بودن بدور بودند ...

شجاعت و نترسیدن از ارزشهای مهم انسانی است که آثار مثبت مهمی برای بشریت دارد و برای همین آثار مثبت هست که اسلام به شجاعت فرمان داده و از ترسو بودن نهی کرده است...

اهل بیت شجاع ترین انسان ها بودند و ترس برای آنها معنی نداشت.

درباره اهل بیت (ع) امام سجاده (ع) فرمود:

خدا به ما اهل بیت شش چیز داده از جمله آنها شجاعت هست

شجاعت و نیروی بازوی علی علیه السلام اظهر من الشمس بود و مخالفین و

دشمنانش نیز او را بشجاعت میستودند، مشهور است که با دو انگشت سبابه و

وسطی گردن خالد بن ولید را فشار داد بطوریکه خالد نعره زد و نزدیک بهلاکت

بود. در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار اتفاق افتاده بود که علی علیه

السلام در مقابل دشمنان ایستادگی کرده بود و اگر آنحضرت نبود کار مسلمین

یکسره میشد.

در قاموس زندگانی علی علیه السلام کلمه ترس معنی و مفهومی نداشت او نه از جنگ میترسید و نه از مرگ وحشت میکرد در سراسر زندگانی خود با مرگ و خطر هماغوش بود و بارها میفرمود: **والله لابن ابيطالب آنس بالموت من الطفل**
بندی امه - بخدا سوگند پسر ابیطالب بمرگ بیشتر از طفل شیر خوار به پستان مادرش مأنوس و مشتاق است...

در جنگ صفین بدون زره در میان دو لشگر میگشت، امام حسن علیه السلام عرض کرد این عمل در موقع جنگ بی احتیاطی است فرمود: **يا بني ان اباك لا يبالى وقع على الموت او وقع الموت عليه** . (پسر جانم پدرت باکی ندارد که رو بمرگ رود یا مرگ بسوی او آید.) عده‌ای از یاران علی علیه السلام از این دلیری و بی باکی او احتیاط میکردند که مبادا از طرف دشمن غافلگیر شود لذا نزد آنحضرت آمدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین شما در مواقع جنگ هیچگونه احتیاط نمیکند و از هیچ پیشامدی هراس ندارید در پاسخ آنان این رباعی را فرمود:

ای یومی من الموت افر

یوم ما قدر ام یوم قدریوم ما قدر لا اخشی الوغا

یوم قد قدر لا یغنی الحذر...

شاعر فارسی زبان مضمون رباعی فوق را بفارسی چنین سروده است

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست

روزی که قضا هست روزی که قضا نیست. روزی که قضا هست کوشش ندهد

سود

روزی که قضا نیست در آن مرگ روا نیست.....

کسی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم درباره اش فرمود

اگر مردم شرق و غرب در برابر علی علیه السلام بایستند، بر همه آنها غلبه «

می کند....

اما خود حضرت امیر می فرمود در جنگهای صدر اسلام هرگاه امر به ما سخت

می گشت ما به پیامبر پناه می بردیم... یعنی شجاع ترین انسان در کره زمین رسول

خدا(ص) بوده است و دومین نفر در شجاعت، حضرت امیر(ع) بوده است. بعد امام

حسن و امام حسین و حضرت عباس و....

صحنه‌ای از جنگ صفین

قوت قلب علی علیه السلام که از ایمان و یقین وی سرچشمه می‌گرفت، در هیچ بشری دیده نشده است. روزی در جنگ صفین ایشان به چهره خود نقاب زده و به صورت یک فرد ناشناس در جلو صفوف شامیان مبارز می‌طلبید. پس از آن که گروهی از مبارزان شام را به خاک هلاکت افکند، معاویه به عمرو عاص گفت: این شجاع قوی دل کیست؟

عمرو گفت: او یا عبدالله ابن عباس است و یا خود علی است. معاویه گفت چگونه می‌توان تشخیص داد؟

عمرو گفت: ابن عباس مرد شجاعی است، ولی در مقابل حمله عمومی سپاه به این انبوهی نمی‌تواند مقاومت کند. تمام سپاهیان را فرمان حمله بده که از جای بجنبند و به این جنگجو حمله کنند. اگر رو گرداند و فرار کرد ابن عباس است و اگر ثابت و پا بر جا ماند علی است، زیرا علی از تمام عرب اگر به مقابله اش برخیزند رو نمی‌گرداند چه رسد به سپاه تو.

معاویه برای آزمایش، فرمان حمله عمومی داد و تمام سپاه او به حرکت در آمد. اما آن مبارز، چون کوه آهنین در جای خود ثابت و برقرار بود، آن گاه فهمیدند علی علیه السلام است که پیکار می‌کند، لذا فرمان عقب نشینی دادند.

یورش حیدر در بحبوحه جنگ جمل

در جنگ جمل هر دو لشکر روبه‌روی هم ایستادند و نیزه‌های آنها در قلب یکدیگر می‌نشست. هر سپاهی که آهنگ رفتن به سوی شتر عایشه را می‌کرد، کشته می‌شد. از صدای برهم خوردن شمشیرها، صدایی همچون صدای پتک به گوش می‌رسید. چون جنگ به اوج خود رسید، آن حضرت به تنهایی به طرف شتر، که با پارچه‌ای سبز پوشانده شده بود و مهاجرین و انصار گردش را گرفته و اطراف آن و فرزندانش بودند، یورش برد. آن گاه بر آنان تاخت و بر قلب لشکریان جمل زد و با آنان در کار نبرد شد، سپس بازگشت و شمشیرش را که خم شده بود با زانویش راست کرد. یاران و پسرانش گفتند: ما به تو کمک خواهیم کرد. اما علی هیچ پاسخی به آنان نداد و حتی نگاهی به ایشان نکرد و آن گاه دوباره چون شیری ژیان، خروشید و برای بار دوم به تنهایی به خیل دشمن زد. مردان جنگی دشمن از ترس رویارویی با علی (ع) می‌گریختند و از چپ و راست او عقب می‌نشستند، تا آن که زمین از خون کشتگان، رنگین شد. آن حضرت دوباره به میان یاران خود بازگشت و شمشیرش را که خم شده بود، راست کرد و به پسرش محمد بن حنفیه فرمود: ای پسر حنفیه! در میدان نبرد چنین باید جنگ کرد. کسانی که در اطراف آنان بودند خطاب به امیر المؤمنین عرض کردند ای امیر المؤمنین! چه کسی خواهد توانست کاری را که تو می‌کنی، انجام دهد؟

شجاعت حسینی

حماسه امام حسین علیه السلام در جنگ صفین

امام حسین علیه السلام دلاور مردی بود که شجاعت و شهامتش دوست و دشمن را به حیرت آورده بود. حماسه آفرینیهای آن حضرت در جنگ های جمل و صفین و نهروان زبانزد خاص و عام بود. عبدالله بن قیس از دلاوریهای امام حسین علیه السلام در جنگ صفین چنین گزارش کرده است:

در نبرد صفین در میان لشکر علی علیه السلام و در رکاب آن حضرت بودم. ابویوب سلمی از فرماندهان معاویه به کمک نیروهای خود بر آب فرات مسلط شده و آن را به روی ما بست.

لشکریان علی علیه السلام از شدت عطش به آن حضرت شکایت کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز برای بازپس گیری آب فرات عده ای را فرستاد، اما آنان ناامید برگشتند.

مولای متقیان علیه السلام از گرفتاری پیش آمده به شدت ناراحت شد. در آن حال امام حسین علیه السلام عرضه داشت: «امضی الیه یا ابتاه؟» پدر جان! آیا من برای باز کردن راه آب بروم؟» علی علیه السلام فرمود: «پسرم! برو.» حضرت سیدالشهداء علیه السلام به همراه عده ای به نیروهای دشمن حمله کرده و آنان را از فرات دور ساخته و خیمه اش را در کنار آب برافراشت و عده ای را برای حفاظت از آب گمارد.

آنگاه نزد پدر بزرگوارش آمد و پیروزی خویش را مژده داد. اما علی علیه السلام از شنیدن بازگشائی راه آب به گریه افتاد. به امام گفته شد: یا علی! این اولین پیروزی است که در این جنگ به برکت حسین علیه السلام به دست آمد، چرا گریه می کنید؟! امام فرمود: بلی درست است، اما من به یاد روز عاشورا افتادم که حسینم با لب تشنه به شهادت می رسد. و از شدت ظلم اسب او شیهه می کشد و می گوید: ای وای از دست امتی که فرزند دختر پیامبرشان را کشتند.^{۱۶}

وارث راستین پدر

سالار شهیدان وارث حقیقی شجاعت و رشادت پدر بزرگوارش علی علیه السلام بود. آن مرد میدان جهاد و مبارزه روحیه مقاومت و شکست ناپذیری خود را در نهج البلاغه چنین توصیف می کند: «و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها، و لو امكنت الفرص من رقابها لسا رعت الیها» [8] به خدا سوگند! اگر تمام عرب در نبرد با من پشت به پشت یکدیگر دهند، از صحنه جنگ روی برنمی گردانم و اگر فرصت باشد به پیکار همه آنها می شتابم

در روز عاشورا امام حسین علیه السلام آنچنان شجاعانه می رزمید و با دلی پر قوت و بی باکانه نیروی دشمن را تارومار می کرد که کسی را یارای مقاومت در برابر آن حضرت نبود. او در حال مبارزه با رجزهای شورآفرین خود شجاعت روحی و عظمت نفس و معرفت والای خویش را نشان می داد. امام علیه السلام به راست و چپ لشکر حمله برده و می فرمود:

اناالحسین بن علی

آلیت ان لا انثنی

احمی عیالات ابی

امضی علی دین النبی

من حسین فرزند علی هستم. سوگند خورده ام که در برابر ستمگران تسلیم «
نشوم. از خانواده پدرم حمایت می کنم. پیوسته بر طبق دین پیامبر حرکت خواهم
کرد.»

یکی از فرماندهان نظامی یزید در مقابل امام قرار گرفت و گفت: ای پسر علی! تا
کجا می خواهی دشمنی خودت را با یزید ادامه دهی! امام حسین علیه السلام
فرمود: آیا من به جنگ شما آمده ام یا شما جنگ را بر من تحمیل کرده اید؟! من
راه را بر شما بسته ام، یا شما راه را به رویم بسته اید؟! شما برادر و فرزندان مرا
شهید کرده اید و حالا بین من و شما شمشیر حکم فرماست

فرمانده یزیدی گستاخانه و با غرور تمام به امام گفت: حسین! زیاده سخن نگو، نزدیک بیا تا شجاعت تو را ببینم! امام حسین علیه السلام با غرشی رعد آسا به پیش رفت و شمشیر خویش را چنان بر گردن فرمانده مغرور دشمن فرود آورد که سر او به کناری پرتاب شد. این حرکت امام آن چنان اضطرابی در لشکر دشمن پدید آورد که «یزید ابطحی» از فرماندهان لشکر دشمن به کوفیان نهیب زد که: آیا این همه لشکر از برابر یک نفر می گریزد؟

یزید ابطحی برای تقویت روحیه لشکر قدم پیش نهاده و برای مبارزه با امام اعلام آمادگی کرد. سربازان دشمن از دیدن او که در شجاعت و نبردهای تن به تن معروف بود، خوشحال شدند. امام حسین علیه السلام به وی فرمود: آیا مرا می شناسی که اینگونه بی واهمه به میدان نبرد می آیی؟! یزید بدون اعتنا به سخن امام حمله را آغاز کرد، اما حضرت به او امان نداد و با دفع حمله وی چنان بر سرش {کوبید که لاشه بی جانش بر زمین افتاد. [معالی السبطين، ج 2، ص 30

هنگامی که عمر سعد شجاعت بی نظیر ابا عبدالله الحسین علیه السلام را مشاهده کرد - که چگونه از کشته ها پشته می ساخت و نیروهای دشمن را از هر سو به عقب می راند - احساس نمود که دیگر لشکر او در مقابل هجوم امام تاب

مقاومت ندارند. به نیروهایش نهیب زد: «الویل لکم اتدرون لمن تقاتلون؟ هذا ابن قتال العرب، فاحملوا علیه من کل جانب؛ وای بر شما، آیا می دانید با چه کسی.» می جنگید؟ این فرزند کشنده عرب است؛ پس از هر طرف بر او حمله کنید

بعد از این فرمان از سویی چهار هزار تیرانداز دشمن، حضرت سیدالشهداء علیه السلام را آماج تیرهای خود قرار داده و آن حضرت را تیرباران کردند و از سوی دیگر به سوی خیمه ها هجوم بردند. در این حال سرور آزادگان فریاد برآورد: «یا شیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم؛ ای پیروان خاندان ابی سفیان! اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی.» هراسید، لا اقل در زندگی آزادمرد باشید

شمر گفت: حسین! چه می گویی؟! امام فرمود: «انا الذی اقاتلکم و تقاتلونى والنساء لیس علیهن جناح فامنعوا عتاتکم عن التعرض لحرمی مادمت حیا من با شما می جنگم و شما با من نبرد می کنید، این زنان گناهی ندارند؛ تا من زنده هستم از تعرض یاغیانتان به خانواده من جلوگیری نمایید.» [مناقب آل ابی طالب،

حضرت مهدی علیه السلام با اشاره به رشادتهای امام حسین علیه السلام، خطاب به آن حضرت می گوید: «فلما راوک ثابت الجاش غیر خائف و لا خاش، نصبوا لک غوائل مکرهم و قاتلوک بکيدهم و شرهم» [المزار الکبیر، محمدبن المشهدی، ص 503]. {زمانی که لشکر کوفه تو را قویدل و نترس و پرجرات یافتند} و توانائی جنگیدن مردانه با تو را در خود ندیدند، دام های [مرگ آفرین] مکرشان را بر سر راهت نهادند و با حيله و شرارتشان به مقابله با تو برخاستند

جوانمردی امام حسین (ع)

، روز عاشورا کسی به نام تمیم ابن قحطبه، از فرماندهان شجاع و قوی شام بود، به میدان آمد و مبارز طلبید، خود امام حسین جلو رفت و فرمود: ابن قحطبه من برای مبارزه با تو آمده ام. گفت: حسین برگرد، تو فرزند پیامبری من دلم نمی خواهد کشته شوی همه یارانت کشته شده اند — ظاهراً کسی دیگر نمانده بود — حسین تسلیم شو، اگر تو بجنگی حریف این همه آدم که نمی شوی. شروع کرد به نصیحت کردن امام حسین علیه السلام. پیش خودش می گفت تو بجنگی یا نجنگی نتیجه این جنگ ظاهراً به نفع تو نیست، چون تو یک نفری. امام فرمودند: من بجنگم و با عزت کشته شوم بهتر از این است که مثل یک آدم ذلیل تسلیم

شوم. من تسلیم نخواهم شد، حالا حاضری با من مبارزه کنی؟ گفت: بله، وارد نبرد شدند در همان اولین نبرد امام علیه السلام ضربه محکمی به پای تمیم زد، ابن قحطبه از اسب روی زمین افتاد و صدای ناله اش بلند شد. — هر کجای دنیا باشد این جا از نظر نظامی اجازه می دهند که تیر خلاص بزنی، کسی که آمده جلویت جنگیده، حالا روی زمین افتاده، شمشیر بزن و کارش را تمام کن — اما امام آمد بالای سرش، دید دارد التماس می کند، فرمود: چیست ابن قحطبه؟ می خواهم بگویم قبیله ات بیایند تو را ببرند؟ گفت: بله آقا، لطف کنید مرا نکشید، بگویید مرا ببرند. امام فریاد زد: بیایید فرمانده تان ابن قحطبه را ببرید. همشهری ها و رفقایش آمدند زیر بغل هایش را گرفتند و با پای مجروح او را بردند. این شجاعت با مروت است، این شجاعت با جوانمردی است، این شجاعت با ایثار است، این شجاعت با از خود گذشتگی است. او فقط به نتیجه جنگ نمی اندیشد

شجاعت زینبی

زینب(س) که در خانواده شجاعان تربیت شده است، از شجاعت حیدری بهره مند است. او به «لبوه الهاشمیه ؛ شیر زن هاشمی» لقب گرفته است و چون مردان بر سر دشمن فریاد می زنند، توبیخشان می کند، تحقیرشان می کند، و از کسی

هراسی به دل ندارد. او از برق شمشیر خون چکان آدمکشان واهمه ندارد، در آن روز فراموش نشدنی، در میان آن همه شمشیر و آن همه کشته فریاد می زند که آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟ در مجلس ابن زیاد، بدون توجه به قدرت ظاهری او گوشه ای می نشیند و با بی اعتنایی به سؤالات او تحقیرش می کند، او را: «فاسق» و «فاجر» معرفی می کند و می گوید

الحمد لله الذی اکرمنا بنبیه محمد صلی الله علیه وآله وطهرنا من الرجس تطهیراً «
وانما یفتضح الفاسق ویکذب الفاجر وهو غیرنا ()؛ سپاس خدای را که ما را با نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وآله گرامی داشت، و از پلیدی ها پاک نمود.
«همانا فقط فاسق رسوا می شود، و بدکار دروغ می گوید، و او غیر ما می باشد

و همچنین در مقابل یزید و دهن کجی ها و بد زبانی های او، شجاعت حیدری را به نمایش گذارده، چنین می گوید: «لئن جرت علی الدواهی مخاطبتک انی لاستصغر قدرک واستعظم تقریعک واستکبر توبیخک»؛ اگر فشارهای روزگار مرا به سخن گفتن با تو واداشته [بدان که] قدر و ارزش تو در نزد من ناچیز است، «ولیکن سرزنش تو را بزرگ شمرده و توبیخ کردن تو را بزرگ می دانم

صدای زنده علی به صوت دلپذیر تو

اسیر شام بودی و یزید شد اسیر تو

سخنرانی شجاعانه زینب کبری(س) در مجلس یزید ملعون

در مجلس یزید نیز حضرت زینب خطبه‌ای روشن گرانه و رسواکننده خواند و به زنده بودن شهید و تداوم مسیر حق اشاره کرد. در منابع آمده است وقتی اهل بیت امام حسین علیه السلام را وارد مجلس یزید کردند، یزید سر امام حسین علیه السلام را در برابر خود گذاشت، حضرت زینب سلام الله علیها وقتی سر برادر را دید ناله‌ای جانسوز سرداد و صدا زد ای حسین، ای حبیب رسول خدا، ای فرزند...مکه و منی

راوی می گوید: به خدا قسم هر که در مجلس بود به گریه افتاد

در همین مجلس یزید با چوب خیزران بر دندان‌های امام حسین علیه السلام می زد و اشعاری می خواند. زینب سلام الله علیها برخاست و خطبه‌ای خواند که موجبات: رسوایی یزید را فراهم کرد. در بخشی از این خطبه آمده است

سرانجام کار آنها که بد عمل کردند به جایی رسید که آیات خداوند را ...»
دروغ شمردند و بدانها استهزا می کردند. ای یزید! آیا گمان کرده‌ای از این که
ما را گرفتار ساختی و به صورت اسیر در این شهر و آن شهر گرداندی، این کارها
سبب بی مقداری ما و دلیل قدرت‌مندی تو خواهد بود و خداوند مدد کار
توست؟! ... مگر فراموش کردی که خداوند فرمود: «کافران نپندارند مهلتی که به
آنان داده شده به سودشان خواهد بود، بلکه به آنها فرصت می‌دهیم تا بر گناه
خویش بیفزایند و با رسوایی، به کام عذاب خوارکننده وارد شوند!... ای یزید!
این جنایت‌های عظیم را انجام داده‌ای، آنگاه بدون این که خود را گناهکار بدانی
یا جنایت خود را بزرگ بشماری، می‌گویی: «ای کاش پدران من بودند و فریاد
می‌کردند: ای یزید! دست تو شل مباد؟» آن وقت چوب خیزران بر لب و دندان
سید جوانان اهل بهشت می‌کوبی؟!... ای یزید! با این جنایت عظیم، جز پوست و
گوشت خود را پاره نکردی و بزودی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شوی.
باید پاسخ خون‌های فرزندان او را بدهی و حرمتی را که از اهل بیت و پاره تن او
شکسته‌ای پاسخ گو باشی... ای یزید! حال هر چه در توان داری و هر فریبی که
می‌توانی انجام بده و در این راه کوشش خود را بکار گیر. به خدا سوگند. تو

نمی‌توانی نام و وحی ما را خاموش سازی، و از این راه به آرزوی دلت برسی، این
»ننگ و عار را هم نمی‌توانی از دامن خود شستشو دهی

حضرت زینب سلام الله علیها در این خطبه‌ی شجاعانه، جنایت‌های یزید را
آشکار و او را رسوا کرد. زینب برای همیشه نام و یاد امام حسین علیه السلام و
نهضت آن حضرت را زنده کرد

خطبه زینب اگر در سفر شام نبود از فداکاری شاه شهدا نام نبود
..نه همین نام نبود از شه گلگون کفن عناثر از مکتب ارزنده اسلام نبود

اهل بیت از جهالت و ناآگاهی بدور بودند ...

اهل بیت عالم ترین مردم بودند و از همه علوم اطلاع داشتند و پاسخ هر سوالی را می دانستند...

علم و دانش اهل بیت (ع) از همه انسانها بیشتر و برتر بوده است. هیچ دانشمندی نمی توانست در میدان علم با آنان رقابت نماید. حتی در مقابل امام جواد (ع) هفت ساله نیز دانشمندان حجاز و عراق و ایران و شام، با پرسیدن هزاران سؤال در روزهای متوالی، نتوانستند سؤالی را از حضرت بپرسند که امام نتواند جواب آنرا بگوید.

اهل بیت (ع) به حوادث آینده علم داشتند. حتی از زمان مرگ افراد با اذن الهی مطلع بودند. زبانهای مختلف مردمان را می دانستند. حتی با حیوانات حرف می زدند و حرف آنان را می فهمیدند. علوم مختلف برای آنان مانند کف دست، حل شده و معلوم بود.

شاگردان مکتب اهل بیت (ع) تاکنون از صدها هزار نفر فراتر رفته است. شاگردانی مانند جابر بن یزید جعفی که هفتاد هزار حدیث از امام باقر (ع) و صادق (ع) در سینه داشت! یا جابر بن حیان شاگرد امام صادق (ع) که بیش از هزار جلد کتاب در شیمی و فیزیک و دیگر علوم نوشت! تا برسد به علمائی چوت علامه حلی که بیش از هزار جلد کتاب در علوم مختلف بجای گذاشت و یا خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ طوسی با نوشتن صدها جلد کتاب و تربیت دهها دانشمند در علوم مختلف و علامه مجلسی که دائرة المعارف شیعه را تهیه کرد و این شاگردان روز بروز زیادتر می شوند که در زمان ما بیش از هزار مجتهد در حوزه های علمیه قم و نجف و دیگر بلاد، در مکتب اهل بیت تربیت شده و به فعالیت علمی و دینی و پاسداری از این مکتب مشغولند.

و...

نام بهشتیان و جهنمیان در کف دست رسول خدا!

امام صادق (ع) فرمود:

روزی رسول خدا (ص) برای مردم سخنرانی نمود. سپس دست راست خود را مشت کرد و بالا برد و پرسید:

ای مردم! می دانید در مشت من چیست؟

گفتند: خدا و رسولش دانا ترند.

فرمود: نام بهشتیان و نام پدرانشان تا روز قیامت!

سپس مشت دست چپ را بالا برد و پرسید:

می دانید در دست چپم چیست؟

گفتند: خدا و رسول عالم ترند!

فرمود: نام طائفه جهنمیان و نام پدرانشان تا روز قیامت!

سپس فرمود: خدا حکم کرد و او دادگر است و این آیه را تلاوت

کرد: «فریق فی الجنّة و فریق فی السعیر» 7 شوری

عدهای در بهشتند و عدهای در جهنّم! «اصول کافی ج 3 ص 270»

اسم اعظم در نزد رسول خداست!

امام صادق (ع) فرمود:

به حضرت عیسی (ع) دو حرف (علم) داده شد. به موسی (ع) چهار حرف! به ابراهیم (ع) هشت حرف! به نوح (ع) پانزده حرف! به آدم (ع) بیست و پنج حرف! و خدا همه این حروف را به حضرت محمد (ص) داد. همچنین خداوند، هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را که هفتاد و سه حرف است، به محمد (ص) داد و یک حرف را نزد خود نگاه داشت. «اهل البيت ص 198»

علی، آغاز کننده علم!

علی (ع) به کامل گفت:

هیچ علمی نیست مگر اینکه من آغاز کننده او هستم و هیچ کاری نیست مگر اینکه مهدی (ع) پایان دهنده آن است. «آیا بیاد امام زمان هستید؟ ص 103»

قائم (ع) از مافی الضمیر مطلع است؟

خداوند در معراج به پیامبر اسلام فرمود:

بوسیله قائم شما، زمین خود را با تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید ذات اقدس خود، آباد کنم و از وجود دشمنان پاک نمایم و به دوستانم واگذارم.

با ظهور او، سخنان بی دینان را از کجروی راست کرده و تعالیم خود را بلند گردانم و شهرها و بندگانم را از علم خود مطلع نمایم و گنجها و اندوخته هارا آشکار کرده، و مهدی را به اسرار و مافی الضمیر هر شخصی مطلع گردانم و او را بانیروی فرشتگانم یاری کنم تا فرمان مرا اجرا نماید و دینم را رواج دهد.

او ولیّ به حق من و مهدی حقیقی بندگان من است.» آیا بیاد امام زمان هستید؟ ص 101»

علم به ارحام!

از عبدالله بن عباس نقل شده که:

روزی نزد امام حسن مجتبی (ع) بودم که قصابی در حالیکه گاوی را با خود می برد از کنار ما رد شد.

امام فرمود: بچه ای در شکم این گاو است که ماده بوده و سر دُم ویشانی اوسفید است.

من بدنبال قصاب رفتم و هنگامیکه گاورا ذبح کردند و پوست او را در آوردند و شکم او را شکافتند، دیدم همانطور که امام خبر داده بود

است! نزد امام برگشتم و گفتم: خدا در قرآن علم به ارحام را
مخصوص خود قرار داده است!

امام فرمود: ما به اموری که پوشیده است، مطلعیم! و از اموری
خبر داریم که نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل، هیچکدام آنرا
نمی دانند و منحصر به محمد و اهل بیت اوست. «منتهی الامال ج 1»
چند داستان از صحبت کردن امامان (ع) به زبانهای مختلف

1- علی (ع) به دختر یزدجرد فرمود: اسمت چیست؟

گفت: جهان بانویه!

امام بزبان فارسی فرمود: بلکه اسم تو شهر بانواست.

2- عده ای خواستند به خانه امام باقر (ع) وارد شوند، شنیدند که امام
با زبان سریانی مناجات می نمود و گریه می کردند.

3- عده ای از خراسان نزد امام صادق (ع) رسیدند. امام بدون مقدمه
به عربی فرمودند: هر که مال اندوز باشد، خدا بمقدار آن مال عذابش
می کند!

آنها به فارسی گفتند: ما عربی نمی فهمیم!

امام به زبان فارسی فرمود: هر که درم اندوزد، جزایش دوزخ باشد.

4- امام رضا (ع) فرمود:

بر امام سخن هیچ فردی از آدمیان و حتی پرندگان و حیوانات
و هر چیزی که دارای روح است، مخفی نیست. و اگر کسی زبان
موجودی را بلد نباشد، او امام نیست.

5- امام رضا (ع):

اینکه امیرالمؤمنین (ع) فرمود: بما «فصل الخطاب» داده شده است.
یعنی دانستن زبانها است.

6- ابو هاشم جعفری می گوید:

با امام هادی (ع) در مسیر عبور سربازان ترک بودیم. امام به یکنفر
ترک که از کنار ما عبور می کرد، چیزی گفت که ناگاه آن ترک از
اسب پائین آمد و بر سُم اسب امام بوسه زد. من از او پرسیدم که
چطور شد که این کار را کردی؟

گفت: امام مرا به اسمی صدا زد که در کودکی بر من نهادند و تا الان
کسی از آن اطلاع نداشت.

7- علی بن مهزیار می گوید:

یک وقت خدمت امام هادی (ع) رفتم. امام بدون مقدمه بامن بازبان فارسی صحبت کرد.

8- ابو حمزه نصیر خادم می گوید:

دیدم که امام عسگری (ع) با غلامان به زبان خودشان مثل زبان رومی، ترکی و صقلی صحبت می کرد.

من پیش خود گفتم: ایشان که در مدینه متولد شد و کسی او را ندید تا اینکه به امامت رسید. پس این زبانها را کی را گرفته است؟

ناگاه امام عسگری (ع) رو بمن کرد و فرمود:

خداوند برای حجتش هر چیزی را روشن نموده است و به او علم زبانها و شناخت نسبها و مدت مرگ افراد و حوادث را یاد داد. و اگر اینطور نباشد، بین حجت خدا و غیر او فرقی نیست. «اهل البیت ص 199»

علم تا قیامت!

1- علی (ع) فرمود:

اگر آیه «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» رعد 39

یعنی خدا آنچه بخواهد محو می کند و آنچه بخواهد اثبات می نماید و مادر کتابها در نزد اوست.

نبود، حوادث گذشته و آینده را برایتان می گفتم.

2- عده ای از شیعیان نزد امام صادق (ع) بودند که امام سه بار

سوگند خورد: بخدای کعبه سوگند! و فرمود: اگر بین

موسی (ع) و خضر (ع) بودم، به آنها می گفتم که من از آنها عالمترم. و به

آنها مطالبی را که نمی دانستند، می گفتم. زیرا به

موسی (ع) و خضر (ع)، علم گذشته داده شد. ولی علم آینده تا قیامت را

نمی دانستند. ولی ما این علم را از رسول خدا (ص) به ارث برده ایم.

3- امام علی (ع) فرمود:

ما اهل بیتی هستیم که خدا بما علم مرگها و بلاها و نسبها را داده

است. و بخدا سوگند! اگر مردی از ما بر سر پلی باشد و مردم از زیر آن

پل عبور کنند، او نسب تک تک افراد را تا اسم همه اجدادش بلد

است. «اهل البيت ص 204»

علم مهدی (ع)

امام صادق (ع) فرمود:

وقتی مهدی (ع) ظهور می کند، به دیوار کعبه تکیه می دهد
و می فرماید: هر کس بدیدن آدم و شیت و نوح و سام و ابراهیم و موسی
و اسماعیل و یوشع و شمعون، آرزو مند است، به جمال من نگاه کند که
علم و حلم و کمال همه آنها در من است. و هر که آرزوی دیدن جدّم
محمّد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید به کربلا
و دیگر امامان را دارد، به من نگاه کند و آنچه خواهد پرسد که علم
همه در نزد من است. و آنچه ایشان مصلحت ندیده
و خبر نداده اند، من خبر می دهم و همه مردم را آگاه می سازم.

و می فرماید:

ای مسلمانان! هر که می خواهد از کتابهای آسمانی و صحیفه های
پیامبران آگاه شود، گوش فرا دهد و بشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم و شیت و ابراهیم و نوح و تورات
موسی و انجیل عیسی و زبور داود به لغت و زبان هر ملتی کند
بطوریکه علماء و بزرگان آن مذهب و دین، اعتراف کنند که بدون کم
و زیاد یک حرف، است. یک یک این کتب را خواند و جهانیان را

متوجه خود ساخته به شگفتی اندازد. سپس قرآن را قرائت کند
و مسلمین را بر خود بلرزاند و عالمیان را در پیشگاه خود، خاضع و خاشع
و مرعوب سازد. «آیا بیاد امام زمان هستید؟ ص 123»

کتاب فاطمه (س)

امام صادق (ع) فرمود:

بعد از رحلت رسول خدا (ص)، فرشته‌ای نزد فاطمه (س) می‌آمد و با او
حرف می‌زد و مطالبی را می‌گفت و علی (ع) آن مطالب را
می‌نوشت. که از این نوشته‌ها، کتاب فاطمه (س) درست شده
است. در این کتاب از حلال و حرام ذکر و میان نیامده اس ولی
حوادث آینده در آن خبر داده شده است. «اهل البیت ص 220»

تعجب عمر از علم علی (ع)

روزی عمر که خلیفه بود از علی (ع) پرسید:

چگونه است که هر حکمی از احکام یا مسئله‌ای از مسائل از تو
پرسیده می‌شود، بدون معطلی جواب می‌دهی؟

حضرت دست خود را باز کرد و فرمود: دست من چند انگشت دارد؟

عمر گفت: پنج تا!

حضرت فرمود: چرا فکر نکردی؟

گفت: زیرا نیاز بفکر نبود و پنج انگشت درمقابل چشم من مشخص بود.

امام فرمود: تمام مسائل واحکام وعلوم در مقابل من مثل کف این

دست حاضر است. لذا در جواب سؤالات نیازی بفکر وتأمل

ندارم. «شبهای پیشاور»

ده جزء علم نزد کیست؟

پیامبر خدا فرمود:

از ده جزء علمی که خدا آفریده است، نه جزء نزد علی است ویک

جزء نزد باقی مردم! و بخدا قسم که او در یک جزء باقی هم شریک

است. «از کعبه تا محراب»

تعداد مورچگان ابوذر می گوید:

با علی (ع) از بیابانی عبور می کردیم که به جایی که تعداد بسیار

زیادی مورچه در حرکت بودند، رسیدیم. من که از تعداد زیاد آنها

تعجب کردم، گفتم: کسیکه تعداد اینها را بداند بزرگ است!

امام فرمود: این حرف را زن زیرا من تعداد آنها را می دانم. بلکه

بگو: بزرگ است کسیکه اینها را خلق کرده است. «از کعبه تا محراب»

آشنایی به راههای آسمان

علی (ع) به مردم فرمود:

از من در مورد حوادثی که در زمین اتفاق می افتد، پرسید که من می دانم در کجای زمین چه فتنه ای واقع می گردد. و چه کسی در کجا کشته می شود و می میرد. از من در باره راههای آسمانها پرسید که حقیقتاً من به راههای آسمانها از راههای زمین عالمترم. «از کعبه تا محراب»

خبر رحلت جابر

روزی امام باقر (ع) به جابر فرمود:

وصیتهای خودت را بکن که بزودی بسوی پروردگار خویش می روی! جابر گریست و گفت:

ای سرورم! شما از کجا می دانید؟

فرمود:

ای جابر! بخدا سوگند! خداوند علم آنچه در زمان گذشته واقع شده و آنچه تاروز قیامت واقع می شود را به من عطا فرموده است.

علم امام صادق(ع)

محقق حلی در کتاب معتبر نوشته است که:

از امام صادق(ع) در زمینه علوم آنقدر منتشر شده است که عقلا به حیرت می افتد. فقط یک نفر راوی از حضرت، سی هزار روایت از امام نقل کرده است. همچنان که خود امام فرمود: ابان بن تغلب از من سی هزار حدیث نقل کرده است.

همه چیز را می دانست!

ابراهیم بن عباس می گوید:

هرگز ندیدم که از امام رضا(ع) سؤالی بکنند و امام جوابش را نداند. و ندیدم کسی از او نسبت به حوادث گذشته تا حال داناتر باشد! و مأمون خلیفه هر سؤالی از امام می کرد، امام جواب می داد.

پرسیدن سی هزار سؤال

کلینی و دیگران نوشته اند که وقتی امام جواد(ع) در هفت یا نه سالگی به امامت رسید، برای آزمایش امامت حضرت، سی هزار سؤال از او در روزهای متوالی پرسیدند و امام به همه آنان جواب کافی و شافی دادند. «متهی الامال ج 2 ص 575»

دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام خیلی وسیع است و در این
کتاب قطره ای از آن دریا بیان شد.